

هو العليم

تشيع مولانا و عظمت كتاب مثنوى معنوى

بیانات

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني
قدس الله سرّه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغْيَ رِهُدَىٰ مِّنَ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥٠﴾^١

ترجمه: «و چه کسی گمراه‌تر است از کسی که به دنبال خواسته‌های خود رود و از هوای نفس خود پیروی کند بی‌آنکه از هدایت الهی بهره‌مند باشد، و البته خداوند گروه ستمکاران را رهبری نخواهد کرد.»

حقیقت هدایت الهی

منظور از هدایت الهی در این آیه پیامبران و امامانند که دل آنها به نور خدا منور و سویدای ضمیرشان درخشان گردیده است و اسرار عوالم غیب بر آنها مکشوف، و از ایصال به مطلوب درباره افرادی که به آنها پیوندند دریغ نخواهند نمود. افراد انسان چنانچه در امور تکاملی خود به جهت رسیدن به مقصود و کمال راه بشریت از خواسته‌های خود دست برداشته و تابع و تسلیم چنین افرادی شوند، بدیهی است در کشور وجود آنان بجای اراده و اختیار ضعیف و تاریک خود آنها، اراده و اختیار مربی کلاس دیده متبحر، که از تمام مزایای سیر و سلوک و مصالح و مفساد راه خبر دارد جایگزین می‌گردد؛ و در این صورت، مکمل و متمم نقاط ضعف و فتور آنان شده، دردهای معنوی آنان را علاج و از عقبات و کریوه‌های صعب‌العُبور نفس، آنها را عبور و به تعلیم مجاهده با نفس و طرق اخلاص و سیطره معنوی و ملکوتی بر قلب آنها و تابش نور حقیقی در اذهان و نفوس آنان، همه را به منزل کامیابی از همه مواهب الهیه رسانیده و میوه کمال و نارس وجود آنان را با تربیت تشریحی و امداد نور تکوینی پر آب و شیرین و رسیده می‌کند.

اما اگر بنا بشود انسان از افکار شخص خود تجاوز نکند و در تحت تعلیم و تربیت چنین مربی قرار نگیرد، در همان محدوده خیالات و افکار کوتاه زندانی می‌گردد، راه تکامل بر او بسته می‌شود، از نابینائی جهل به بینایی علم و از ظلمت به نور عبور نمی‌کند. و حَقّاً از همه افراد بشر محرومیت و خسران او بیشتر خواهد بود، و این همان گمراهی عمیق و غیر قابل علاج است؛ چون هر درد را می‌توان معالجه کرد به‌جز درد جهل و نادانی را. و برای جاهل همین درد بس که جاهل است و در گرداب‌های تاریک غوطه خورده و هر لحظه در

^١ .سوره قصص (٢٨) آیه ٥٠.

انتظار هلاکت سرمدی که عکس العمل‌های همین جهل می‌باشد، خواهد بود.

امام، سرچشمه نور و علم است؛ چون چراغ تاریک دل را به تسلیم و تبعیت از او واداریم دل ظلمانی، نورانی می‌شود، و چاه خشک پر آب می‌گردد، و کالبد مرده، زنده و در تن بی‌روح، روان می‌دمد. و اگر متصل نمودیم چاه خشک به همان منوال، و چراغ تاریک به همان قسم، و بدن مرده نیز بی‌روح و روان باقی می‌ماند.

در کتاب غیبت نعمانی از کلینی با اسناد متصل خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام راجع به تفسیر آیه کریمه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَىٰهُ بَغْيٍ ۗ هُدًى مِّنَ اللَّهِ﴾، روایت می‌کند که فرمود: **«مَنْ اتَّخَذَ دِينَهُ وَرَأْيَهُ بَغِيرَ إِمَامٍ مِنْ أُنْمَةِ الْهُدَى»**^۱

حضرت فرمود: «منظور از این شخص گمراه در آیه مبارکه همان کسی است که رویه و دین خود را همان آراء و افکار خود قرار داده و از ائمه هدی پیروی نمی‌کند». و این همان جاهلیتی است که در روایات متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده است که:

مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً^۲.

مفهوم مرگ جاهلی

ما از نقطه نظر سند این روایات مفصلاً بحث کردیم، اما از نقطه نظر مفاد و دلالت بسیار جای دقت و تحقیق است. اولاً باید دید مردن جاهلی یعنی چه، و مردم جاهلیت در چه درجه از بدبختی و زبونی بوده‌اند که شخصی که بدون امام بمیرد مانند آنان جان سپرده است، گرچه فعلاً از قرآن و سنت پیغمبر اکرم تبعیت می‌کند، ولی در عین حال چون امام را مربی خود نمی‌داند، و احکام اسلام را طبق سلیقه و تشخیص خود به جای می‌آورد همانند مردمان جاهلیت است. اهل جاهلیت، با ملت اسلام از نقطه نظر شقاوت و سعادت در دو قطب مختلف و متباعد از یکدیگر قرار دارند. تمام نکبت‌ها و زشتی‌ها و رذائل اخلاقی و مفسد اجتماعی و کژروی‌های عقیدتی در آنها موجود بود: آدم‌کشی، قربانی کردن طفل و جوان خود را در برابر بت، زیر خاک نمودن دختر زنده بی‌گناه، شرب خمر، دزدی و قطع طریق، قمار، و ربا به حد اعلی و مضاعف، زنا و هتک نوامیس، شرک و بت پرستی عمیق و سایر مفسد روحی، قساوت دل، ماده پرستی، فقدان حمیت و انصاف.

اما در تربیت اسلامی رحم و مروت، صفا و وفا، ایثار و اغماض، حیا و عفت، خداشناسی و عبودیت، معاملات از روی تراضی، حفظ حقوق فردی و اجتماعی، فداکاری برای هدایت کفار و مشرکین، یتیم‌نوازی و احسان به فقرا و مستمندان، روشنی دل، حصول یقین، انشراح صدر، و تجلی انوار ملکوتیه الهیه در قلب،

^۱ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰.

^۲ بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۷.

به طوری که این ملت را ملت علم و آن را ملت جهل، این را نور، و آن را ظلمت، این را ترقی و تکامل، آن را جمود و نقصان، این را طیران و پرش، آن را توقّف و تقید می توان شمرد. و همه آن رذائل برای آن ملت بخت برگشته از ناحیه جهل آنان، و این همه فضائل و ملکات برای ملت اسلام به علت علم و سعه نور در وجود و روح آنان بوده است. و لذا آن زمان را قرآن مجید به زمان جاهلیت نام گذاری نموده است، و این زمان را اسلام. مسلمانان در اثر مواجهه با پیامبر اکرم و تعلیمات آن حضرت در قطب مثبت آمدند، اهل جاهلیت به علت فقدان راهنما و قطع رابطه با هدایت الهی در آن قطب منفی قرار گرفتند. لذا عنوان جهل به جای بزرگترین سبّ و لعن و دشنام و اظهار تنفّر و انزجاری است که قرآن مجید بر آنها روا می دارد، و عنوان جاهلیت را که معرّف و نام فامیلی در شناسنامه آنان قرار داده است؛ حاکی از آنکه تمام این مفاصد ناشی از جهل بوده، و جهل بزرگترین گناه نابخشودنی آنان است. و در جایی که عنوان جهل و جاهلیت را ذکر می کند دیگر محتاج به ذکر هیچ عیب دگر نیست، و این عنوان خود به تنهایی جامع تمام آن عناوین زشت می باشد، و آنجائی که تا حدّ نهائی می خواهد از کاری یا عقیده ای انتقاد کند آن را کار یا عقیده جاهلی می شمارد. ﴿أَفَحُكَّمٌ آلٌ جَهْلِيَّةٌ يَبْغُونَ﴾^۱. «آیا این مردم حکم جاهلیت را جستجو می کنند». ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غِيْرَ آلٍ حَقُّ ظَنِّ آلٍ جَهْلِيَّةٍ﴾^۲. «گمان می برند به خدا گمان باطل مانند گمان مردم جاهلیت». ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ آلَ حَمِيَّةٍ حَمِيَّةَ آلٍ جَهْلِيَّةٍ﴾^۳. «در آن زمانی که کفّار در دل خود عصیّت جاهلیت را راه دادند و از آن حمیت پیروی کردند». ﴿قُلْ أَفَغِيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونَِّيْ أَعْبُدُ أَيُّهَا آلٌ جَهْلُونَ﴾^۴. «ای پیغمبر به این مردم مشرک بگو: آیا شما مرا امر می کنید که غیر از خدا را پرستش کنم؟ ای مردمان جاهل». ﴿قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ آلٍ جَهْلِينَ﴾^۵. حضرت موسی در جواب قوم خود که گفتند: «آیا ما را به سخریّه و استهزاء گرفتی؟ در پاسخ گفت: «من پناه می برم به خدا که از گروه جهّال بوده باشم.»

اگر شخصی در ملت اسلام کارهایش طبق سلیقه و خواهش های خود باشد و از تبعیت امام زنده سرپیچی کند، چه تفاوتی دارد با مردم اهل جاهلیت؟ آنها خودسر و خودرأی بودند این نیز خودسر و خودرأی است، آن به شکلی خاص و این نیز به صورت و شکلی مخصوص. اگر ربط واقعی با امام نباشد چه تفاوت بین آن صورت و این صورت؟ چون حقیقت عدم ربط، که ظلمت هوی و میل نفسانی است در هر دو جا یکی است.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۵۰.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۴.

۳. سوره فتح (۴۸) آیه ۲۶.

۴. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۴.

۵. سوره بقره (۲) آیه ۶۷.

کمال و غلوی که مسلمانان پیدا نمودند در اثر ربط با پیامبر بود، اگر پس از پیامبر این رابط که به صورت ربط با امام است از بین برود، همان حقیقت جاهلیت است که بدین صورت جلوه کرده است. لذا شخص بدون امام در زندگی و مرگ، زندگی و مرگ مردمان جاهل را دارا خواهد بود. امام است که انسان را در اثر تعلیم و تربیت خارجی و در اثر اشراقات انوار ملکوتی باطنی زنده می‌کند و دل تاریک را با مبدأ نور و روشنایی ربط می‌دهد و سیراب می‌کند.

معرفت به ولایت لازمه معرفت خدا

از کتاب کنز الفوائد کراچکی روایت شده است با اسناد متصل خود از سلمة بن عطا از حضرت صادق علیه السلام قال:

«خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَىٰ اصْحَابِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ الصَّلَاةُ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ - وَاللَّهُ - مَخْلَقَ الْعِبَادِ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَأَذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ، فَأَذَا عَبَدُوهُ اسْتَعْنُوا بِعِبَادَتِهِ عَنِ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ.»^۱

«حضرت فرمودند: روزی حضرت سید الشهداء علیه السلام خارج شده بر اصحاب خود و خطبه مختصری فرمودند، و پس از حمد خداوند جل و عز و درود بر محمد رسول خدا فرمودند: ای مردم سوگند به خدا که پروردگار، بندگان خود را نیافریده است مگر برای آنکه او را بشناسند؛ پس در وقتی که او را شناختند او را می‌پرستند و به عبادت او برمی‌خیزند، و زمانی که او را پرستش نمودند بی‌نیاز می‌شوند با عبادت او، از پرستش و عبادت هر کسی غیر از خدا. مردی گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای فرزند رسول خدا، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: معرفت و شناسائی اهل هر زمانی امامشان را که واجب است در آن زمان از او اطاعت کنند.»

ملاحظه می‌شود که در اینجا حضرت معرفت خدا را عین معرفت امام شمرده است چون راه منحصر برای معرفت خدا معرفت امام است. چون اولاً تعلیم و تربیت و اخذ احکام دین توسط امام صورت می‌گیرد، و ثانیاً امام اسم اعظم خداست و معرفت آنها به نورانیت عین معرفت خداست، بنابراین معرفت امام و معرفت خدا از هم جدا نبوده و قابل تفکیک نیستند.

و بر همین اساس از قرب الاسناد جمیری از ابن عیسی از بنظری از حضرت رضا علیه السلام روایتی است: قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّىٰ يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَ يَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ فَلْيَتَوَالَ آلَ مُحَمَّدٍ

^۱. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۱۸.

و يَتَّبِرًا مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَيَأْتَمُّ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ.»^۱

«حضرت فرمودند که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: کسی که خوشحال می شود و دوست دارد که بین او و بین خدا هیچ حجابی نباشد به طوری که او خدا را ببیند و خدا او را نظر کند، باید آل محمد را دوست داشته و از دشمنان آنها بیزاری جوید و به امام آنها اقتداء نموده و پیروی نمایید، در این صورت خدا به او نظر می کند و او به مقام ملاقات و دیدار خدا می رسد.»

از این روایت استفاده می شود که اصلاً مقام لقاء خدا بدون تبعیت از امام صورت نخواهد گرفت و عاشقان و سوختگان بارگاه عزّش، تا سر تسلیم در حرم امامش نسپرنند، به عزّ و وصول و مقام دیدار نائل نخواهند شد. لذا می بینیم که بسیاری از سالکین و عاشقین که در بدو سلوک از عالم تشییع محروم بوده اند چون دارای نیت صادقه بوده و بدون عناد و لجاج سلوک کرده اند در عاقبت امر مطلب بر آنها مکشوف شده است، آنها مقام ولایت را اعتراف و از شیعیان پاک گشته اند، و اگرچه در زمان تقیه می زیسته اند، ولی از کلمات و اشارات، بلکه بعضی از تصریحات آنها ارشادشان به مقام حقّ مشهود است.

لزوم تبعیت از امام زنده و وصول به توحید

جهت دیگر از بحث در روایت وارده از رسول خدا آنکه: انسان باید معرفت به امام زنده و ظاهر پیدا کند تا به مرگ جاهلی نمرده باشد. امام زنده، معلّم و دستگیر و صاحب ولایت مطلقه فعلیه، و قادر بر افاضه انوار ملکوتی در دل مؤمن، و مُسَيِّطِر بر عالم مُلک است، و پیروی از دستورات و سنن رسول اکرم تنها، یا امامانی که بدرود حیات گفته اند بدون اتکاء و تعلّم و تربیت از امام زنده مفید و مثمر ثمر نخواهد بود، و آنچه نیاز به پیغمبر اکرم باشد در صورتی که حضرت ابراهیم علیه السلام که از دنیا رفته و صاحب شریعت بوده ممکن است از دستورات او پیروی نمود؟! و بعد از رسول الله دیگر چه نیازی به امام زنده مولی المؤمنین علیه افضل الصلوة والسلام باشد؟! مگر آن مرد نگفت: **كَفَانَا كِتَابُ اللَّهِ** «کتاب خدا برای ما کافی است» ما به آن عمل می کنیم و نیازی به امام نداریم. این سخن از درجه اعتبار نزد اهل فنّ ساقط است. متابعت از دستورات پیغمبر یا امامی که مرده است پیروی از خواسته های نفس و امیال شخصی است که آنها را پسندیده و به هر طور که نفسش بخواهد تفسیر و تأویل می کند و سپس بدان عمل می نماید، ولی متابعت از امام زنده حقیقتاً تبعیت از حقّ است. و علاوه ولایت و قدرت روحی در امام زنده است، و لذا بازگشت تمام استشفاعات و توسّلات از صاحبان یقین از اولیاء خدا و ائمه طاهرين عليهم السلام به استشفاع و توسّل از امام حیّ و زنده خواهد شد.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۷ ص ۱۷.

۲. امام شناسی، ج ۳، ص ۲۷ الی ۳۳.

کلام ابن فارض درباره ولایت اهل بیت

عارف بالله ابن فارض مصری در تائیه خود در ارتباط با اتحاد و فناء آل محمد علیهم السّلام در ذات خداوند متعال می فرماید:

عَلَيْكَ بِهَا صِرَافاً وَ إِن شِئْتَ مَرْجَهَا *** فَعَدْلُكَ عَن ظَلَمِ الْحَبِيبِ هُوَ الظُّلْمُ
ظَلْمٌ با فتحه ظاء به معنی آب دهان است؛ و معنی این بیت این طور می شود:

بر تو باد به ذات و نفس محبوبه (و عدم تجاوز و تنازل از آن به چیز دیگری) و اگر احیاناً خواستی از ذات و نفس او تنازل نمایی و آن ذات صرف و نفس مجرد و نور را به چیز دیگری مخلوط و ممزوج کنی، متوجه باش که در این صورت فقط به آب دهان او تجاوز کن، و آن را با ذات محبوبه در هم بیامیز! و مبادا غیر از آب دهان وی به چیزی غیر آن توجه نمایی که این ستمی است بزرگ؛ بلکه یگانه ظلم و ستم است.

مرحوم قاضی می فرموده است: مراد از **ظَلَمُ الْحَبِيبِ**، آل محمد علیهم السّلام می باشند. زیرا که در این بیت دعوت به توحید محض است و استغراق در ذات احدیّت و عدم تنازل از آن به هر چیز دیگری که فرض شود و تصوّر گردد. اما آل محمد علیهم السّلام در این تعبیر راقی عرفانی و کنایه بدیعه سلوکی، به منزله **ظَلَمُ الْحَبِيبِ** یعنی آب دهان محبوبه است که شیرین ترین و آرام بخش ترین و خوشگوارترین چیز از هر چیزی است، و از ذات محبوبه گذشته، هیچ چیز به حلاوت آن نیست؛ در این صورت در مقام کثرت و تنازل از آن وحدت حقیقیه، فقط به آل محمد علیهم السّلام تمسّک جو و با آنان بیامیز که در هیچیک از نشأت عالم وجود از مُلک و مَلکوت به مثابه آنان موجودی آرام بخش تر، و به مانند ایشان از جهت سعه ولایت و گسترش آیتیت و اقریبیت به ذات احدیّت چیزی نیست.

مکیدن لبان و نوشیدن آب دهان محبوبه از لحاظ قرب و فناء و اندکاک در هستی ذات و نفس محبوبه، بزرگترین و قوی ترین چیزی است که اتحاد با خود محبوبه را می رساند، و در صورت مزج و خلط وی با چیز دیگر، از خود محبوبه حکایت می کند. و در این تشبیه و استعاره بدیعه عرفانیه، آل محمد علیهم السّلام را با حضرت ذات احدیت و فناء و اندکاک در آن ذات ما لا اسم له و لا رسم له چنان متحد و واحد قرار داده است که اقرب از آن متصوّر نیست. بنابراین ظَلَمُ الْحَبِيبِ که در مقام بقاء بعد از فناء لازم و برای سالک ضروری است، غیر از عترت حضرت ختمی مرتبت و آل محمد نخواهد بود.

امتناع وصول به توحید بدون ولایت

از اینجا اولاً بدست می آید که سیر و سلوک صحیح و بی غشّ و خالص از شوائب نفس اماره، بالأخره سالک را به عترت طیبیه می رساند، و از انوار جمالیه و جلالیه ایشان در کشف حُجُب بهر مند می سازد. و ابن فارض که مسلماً از عامّه بوده و مذهب سنّت را داشته است و حتی کنیه و نامش أبو حَفْص عُمَر است، در

پایان کار و آخر عمر از شرب معین ولایت سیراب و از آب دهان محبوب ازل سرشار و شاداب گردیده است. و ثانیاً: همان طور که مرحوم قاضی قدس الله نفسه فرموده‌اند، وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیت عزّ اسمُه بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حقّ از علی بن ابی طالب و فرزندانش از بتول عذراء صلوات الله علیهم محال است.

این امر درباره ابن فارض مشهود، و درباره بسیاری دیگر از عرفای عالی قدر همچون محیی الدّین عربی، و ملا محمد رومی و فرید الدّین عطار نیشابوری و أمثالهم به ثبوت و تحقّق رسیده است.

تحقیق علامه طهرانی درباره سیر و سلوک در ادیان و مذاهب

حقّ در خارج یکی است. زیرا به معنی اصل هستی و تحقّق و وجود است. و معلوم است که حقیقت وجود و موجود لا یتغیّر و لا یتبدّل است. و در مقابل آن، باطل است که به معنی غیر اصیل و غیر متحقّق و معدوم می‌باشد.

تمام افرادی که در عالم، اراده سیر و سلوک به سوی خدا و حقیقة الحقائق و أصل الوجود و علة‌العلل و مبدأ هستی و منتهای هستی را دارند، چه مسلمان و چه غیر مسلمان، از یهود و نصاری و مجوس و تابع بودا و کُنُفُسیوس، و مسلمان هم چه شیعه و یا غیر شیعه از اصناف و انواع مذاهب حادثه در اسلام، از دو حال خارج نیستند:

اقسام سالکین الی الله

اول: آنان که در نیتشان پاک نیستند، و در سیر و سلوک راه اخلاص و تقرب را نمی‌پیمایند؛ بلکه بجهت دواعی نفسانیه وارد در سلوک می‌شوند. این گروه ابداً به مقصود نمی‌رسند، و در طیّ راه به کشف و کرامتی و یا تقویت نفس و تأثیر در موادّ کائنات و یا اخبار از ضمائر و بواطن و یا تحصیل کیمیا و امثالها قناعت می‌ورزند، و بالأخره دفنشان در همین مراحل مختلفه هر کدام برحسب خودش می‌باشد.

دوم: جماعتی هستند که قصدشان فقط وصول به حقیقت است، و غرض دیگری را با این نیت مشوب نمی‌سازند. در این صورت اگر مسلمان و تابع حضرت خاتم الانبیاء و المرسلین و شیعه و پیرو حضرت سید الاوصیاء امیرالمؤمنین علیهما أفضل صلوات الله و ملائکته المُقرّین باشند، در این راه می‌روند و به مقصود می‌رسند. زیرا که راه منحصر است، و بقیّه طرق منفی و مطرود هستند.

و اگر مسلمان نباشند و یا شیعه نباشند، حتماً از مستضعفین خواهند بود. زیرا که برحسب فرض غلّی و غشی ندارند، و درباره اسلام و تشیع دستشان و تحقیقشان به جای مثبتی نرسیده است؛ و گرنه جزء گروه اول محسوب می‌شوند که حالشان معلوم شد.

این افراد را خداوند دستگیری می‌فرماید و از مراتب و درجات، از راه همان ولایت تکوینیه که خودشان

هم مطلع نیستند عبور می‌دهد، و بالأخره وارد در حرم الهی و حریم کبریائی می‌گردند و فناء در ذات حق را پیدا می‌نمایند.

و چون دانستیم که: حق واحد است، و راه او مستقیم و شریعت او صحیح است؛ این افراد مستضعف که غرض و مرضی ندارند، خودشان در طی طریق و یا در نهایت آن، به حقیقت توحید و اسلام و تشیع می‌رسند و درمی‌یابند. زیرا که وصول به توحید بدون اسلام محال است، و اسلام بدون تشیع مفهومی بیش نیست و حقیقتی ندارد. اینانند که با نور کشف و شهود درمی‌یابند که ولایت متن نبوت است، و نبوت و ولایت راه و طریق توحید است. فلهدا اگر هزار قسم و یا دلیل هم برای آنان اقامه کنند که علی علیه السلام خلیفه رسول خدا نبود، و پیغمبر برای خود خلیفه‌ای را معین نکرد و وصی را قرار نداد، قبول نمی‌کنند و نمی‌توانند قبول کنند؛ چون که در برابر خود، خدا را و جمیع حقایق را بالشهود و العیان نه بالخبر و السماع ادراک می‌کنند. کسی که خدا را یافت همه چیز را یافته است، در این صورت آیا متصور است که به توحید برسد و نبوت و ولایت را که حقیقت و عین آنند نیابد؟! این امر، امر معقول نیست.

وصول به ذات حق در گرو ولایت اهل بیت

بنابراین، جمیع عرفای غیر اسلام و یا عرفای مسلمان غیر شیعه - که نامشان در تواریخ مسطور است - یا در باطن مسلمان و شیعه بوده‌اند، غایة الامر به واسطه عدم مساعدت محیط به واسطه حکومت‌ها و قضات جائره و عوام الناس کالانعام - که چه بسیار از بزرگان از عرفا را به واسطه عدم کتمان سر و ابراز امور پنهانی، به قتل و غارت و نهب و سوزاندن و به دار کشیدن محکوم کرده‌اند - از ابراز این حقیقت خودداری نموده‌اند. زیرا هیچ عاقلی که بر خودش مطلب مکشوف شده است، راضی ندارد آن را افشا کند و خود را طعمه سگان درنده و گرگان آدمی خوار قرار بدهد. و یا به مقصد و مقصود نرسیده‌اند و ادعای عرفان و وصول را دارند، و با کشف امری، خود را فرعون کرده، مردم را به سجده خود فراخوانده‌اند.

محبی الدین و امثال وی در ابتداء امر سنی مذهب بودند، و در زمان دریافتن حقیقت تشیع نیز مجبور به تقیه بوده‌اند.

محبی الدین عربی و ابن فارض و ملا محمد بلخی صاحب «مثنوی» و عطار و امثالهم که در تراجم و احوال حالشان ثبت و ضبط است، بدون شک در ابتدای امر خود سنی مذهب بوده‌اند؛ زیرا در حکومت سنی مذهب و شهر سنی نشین و خاندان سنی آیین و حاکم و مفتی و قاضی و امام جماعت و مؤذن تا برسد به بقال و عطار و خاکروبه بر سنی نشو و نما یافته‌اند. مدرسه و مکتبشان سنی بوده و کتابخانه و کتاب‌هایشان مملو از کتب عامه بوده و حتی یک جلد کتاب شیعه در تمام شهر ایشان یافت نمی‌شده است.

ولی چون روز به روز در راه سیر و تعالی قدم زدند، و با دیده انصاف و قلب پاک به جهان شریعت

نگریستند، کم‌کم بالشهود و الوجدان حقایق را دریافتند، و پرده تعصّب و حمیت جاهلی را دیدند، و از مخلصین موحدین و از فدویین شیعیان در محبت به امیرالمؤمنین علیه السلام شدند. غایة الامر اسم شیعه و ابراز بغض و عداوت با خلفای غاصب نه تنها برای آنها در آن زمان محال بود، امروز هم شما می‌بینید در بسیاری از کشورهای سنی نشین مطلب از این قرار است.

امروز هم در هر گوشه از مدینه: خانه رسول‌الله و بیت فاطمه و محل گسترش جهاد و علوم امیرالمؤمنین علیهم السلام، اگر کسی در اذان خود و یا غیر اذان علناً بگوید: **أَشْهَدُ أَنْ عَلِيًّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلِيًّا لِلَّهِ** خونس را می‌ریزند، و قبائل و طوائف خونس و گوشتش را برای تبرک می‌برند، و نمی‌گذارند جسد او باقی بماند تا آنکه وی را دفن کنند؛ ولی اگر یک ساعت تمام از عائشه تمجید و تعریف کند - با آن سوابق شوم و تاریخ سیاه او - دور او جمع می‌شوند و نقل می‌پاشند و هلله می‌کنند.

بنابراین، آنچه را که این بزرگان در کتب خود آورده‌اند، بر ما واجب نیست که بدون چون و چرا بپذیریم، بلکه باید با عقل و سنت صحیح و گفتار ائمه حقه تطبیق کنیم. آنچه را که درست است می‌پذیریم و استفاده می‌کنیم، و اگر حیثاً در کتاب‌هایشان چیزی نادرست به نظر آمد قبول نمی‌نماییم، و آن را حمل بر تقیه و أمثالها می‌کنیم؛ همان‌طور که دأب و دیدن ما در جمیع کتب حتی کتب شیعه از این قرار است.^۱

اختلاف اساسی شیعه و سنی در مسئله ولایت

اختلاف بین تشیع و تسنن بر سر این نیست که یکی نماز بر خاک و سنگ بگذارد، دیگری بر فرش و غیره؛ اینها اختلاف در احکام است و اختلاف در حکم و فتوا از دیرباز بین فقها و محدثین شیعه امری جاری و متعارف است. حتی مخالفت با اجماع و اتفاق طایفه نیز از امثال بزرگان از فقهای شیعه چون مرحوم محقق حلّی و علامه حلّی و غیره مشکلی از جهت انتساب آنان به فرقه مُجَحِّقه و ناجیه و مکتب اهل بیت علیهم السلام به وجود نیآورده است. حتی اختلاف فتوا در یک مجتهد نسبت به ازمنه مختلفه امری کاملاً معقول و متعارف و مشاهد است. و این مسئله هیچ‌گونه تنقیص و تغییری نسبت به فقه امامیه وارد نمی‌کند؛ چراکه از یک طرف منابع فقهی ما مشخص و محدود می‌باشد، و از طرف دیگر اختلاف انظار و آراء و کیفیت استنتاج و استنباط و فهم و ادراک مسائل بر اساس پدیده‌های گوناگون و مبادی متفاوتی که نحوه برداشت فقیه را قابل تشکیک می‌نماید، مقتضی یک چنین اختلافی خواهد بود. و این است رمز و راز حیات و پویایی و رشد و بالندگی فقه جعفری، که فقیه در مقام استنباط احکام الهی از منابع وحی خود را مقید و محدود و مضیق به هیچ قید و حدی از قیود و حدود اعتباری نمی‌بیند و غیر از مصادر وحی و مجاری تشریح، هیچ فرد دیگری را در ترتیب مقدمات

^۱. روح مجرد، ص ۳۴۵ الی ۳۵۲.

قیاس و مبادی اجتهاد دخیل و نافذ الأمر نمی‌داند. آنچه برای فقیه مهم است کلام امام صادق علیه السلام و سایر ائمه است که دارای حیات مؤبد إلى يوم القيمة است، نه فرد دیگر؛ و جاودانگی را فقط و فقط از آن منابع وحی صلوات الله علیهم أجمعین می‌داند، نه شخص دیگری **ولو بَلَغ ما بَلَغ**.

آری، این فقیه می‌تواند در مقام إفتاء و استنباط، آزاد و بی‌پیرایه و بی‌گذشت و بدون نگرش مصلحت‌اندیشی دنیوی و لحاظ زخارف و اعتبارات و ریاسات عالم کثرات، خود را به مَخ و مغزای شرع مبین نزدیک گرداند، و با استمداد از نفحات قدسیه صاحبان ولایت کبرای الهیه در مقام بیان احکام برآید.

اختلاف بین این دو دسته بر سر پذیرش مقام امامت به عنوان ولایت بر جمیع امور جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، و تصدی زمام حکومت ظاهری و باطنی و تربیت و رشد جسمی و نفسی، و ایصال به آخرین مرتبه از مراتب فعلیت و حریم قرب حضرت حق و وفود به دار اطمینان و طمأنینه و قرار است، نه صرف بیان احکام ظاهری؛ که البته بیان حکم نیز منحصرأ از ناحیه این مقام مقبول و منجز خواهد بود و بس. و لازمه این پذیرش ادراک موقعیت واقعی امام علیه السلام و پی‌بردن به استعدادات امام و امکانات امام و خصوصیات و صفات و ملکات و نحوه اجرای مشیت الهی در عوالم وجود به نفس قدسی او و تمشیت مشیت الهی به حکم نافذ اوست.

اوصاف و منزلگاه شئون ولایت در زیارت جامعه

چنانچه در زیارت جامعه می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا اهل بَیتِ النُّبُوَّةِ و مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ و مُخْتَلَفِ المَلَائِكَةِ و مَهِیْطِ الوَحی و مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ و خَزَانِ العِلْمِ و مُنْتَهَى الحِلْمِ و اَصُولِ الكَرَمِ و قَادَةَ الأُمَّمِ و اَوْلِیَاءِ النِّعَمِ و عَنَاصِرِ الأَبْرارِ و دَعَائِمِ الأَخْیَارِ و سَاسَةَ العِبَادِ و اَرْكَانِ البِلَادِ و اَبْوَابِ الإیمانِ و اَمْنَاءِ الرَّحْمَنِ و سَلَالَةَ النُّبِیِّیْنَ و صَفْوَةَ المُرْسَلِیْنَ و عِتْرَةَ خَیْرَةِ رَبِّ العَالَمِیْنَ، و رَحْمَةَ الله و بَرَكَاتُهُ.

«سلام و درود بر شما! ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت، و محل تردد ملائکه و منزلگاه وحی، و معدن رحمت پروردگار و ذخیره‌های علم و دانایی، و نهایت بردباری و ریشه‌های کرامت و بزرگواری، و لواداران امت‌ها و راهنمایان آنان، و ولی نعمتان بر خلق و اصول نیکوکاران، و پایه‌های تثبیت و استقرار برگزیدگان صالح، و مدبران و متولیان امور بندگان خدا، و ارکان قوام بلاد و شهرها، و دروازه‌های ایمان و اعتقاد به خداوند متعال، و امین‌های پروردگار، و باقیمانده پیامبران و برگزیده رسل الهی، و ذریه اختیار و انتخاب شده پروردگار جهانیان، و رحمت خدا و برکاتش بر شما باد.»

السَّلَامُ عَلَی مَحَالِّ مَعْرِفَةِ الله و مَسَاكِنِ بَرَكَاتِهِ الله و مَعَادِنِ حِکْمَةِ الله و حَقْفَةِ سِرِّ الله و حَمَلَةِ كِتَابِ الله و اَوْصِیَاءِ نَبِیِّ الله و ذُرِیَّةِ رَسولِ الله صَلَّى الله عَلَیْهِ و آلِهِ، و رَحْمَةَ الله و بَرَكَاتُهُ...^۱

^۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ مفاتیح الجنان.

«سلام و درود الهی بر شما! ای کسانی که جایگاه شناخت واقعی و معرفت حقیقی پروردگارید، و منزلگاه برکت و رحمت الهی می‌باشید، و معدن‌های حکمت و اتقان صنع خدا هستید، و حافظان اسرار پروردگار و پاسداران کتاب او می‌باشید. شما ای کسانی که جانشینان نبی اکرم و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستید، و رحمت و برکات الهی بر شما باد.»

در این زیارت شریفه که از جانب حضرت امام علی^ع الهادی علیه السلام شرف صدور یافته است، امام علیه السلام اوصاف و منزلگاه شئون ولایت را مشروحاً بیان می‌کنند. و به‌طور اجمال و خلاصه اینکه: امام علیه السلام حافظ اسرار الهی و نظام عالم وجود و مدیر و مدبر مشیت الهی و منفذ تقدیر او و مهیمن بر مصالح و مفسدات نفس الامریه و منعکس کننده رضا و اختیار الهی در میان بندگان خداست. کلام او عین حق و صدق مطلق، و فعل او حجت و دلیل برای سایر افراد خواهد بود.

عبارات و تعبیرات امام علیه السلام در این زیارت به نحوی است که جمعی از کوفه‌فکران و ساده‌اندیشان انتساب آن را به امام علیه السلام مورد تردید و انکار قرار داده‌اند؛ غافل از آنکه:

رَمَدَ دَارِدٌ دُوَ چَشْمِ اَهْلِ ظَاهِرٍ *** که از ظاهر نبیند جز مظاهر^۱

حال اگر فردی ولو به ظاهر شیعی این مقام را برای ائمه علیهم السلام قائل نباشد، و فقط آنها را در حدّ یک مسأله‌گوی شرعی ولی منتصب از ناحیه پروردگار بداند، و یا کمی پا را از این فراتر نهاده و دعای آنها را در صورت رضای پروردگار مستجاب، و در صورت عدم موافقت با رضا و میل خداوند مردود نماید، آیا به این شخص می‌توان گفت: شیعی؟! اگرچه قائل به غصب خلافت حقّه و بلا فصل مولا امیرالمؤمنین علیه السلام توسط خلفای غاصب ثلاثه نیز باشد! و یا مانند بسیاری این مسئله را صرفاً ناشی از یک انتخاب عمومی و عمل به مقتضی دموکراسی و آزادی فکر و اعتقاد و عمل - گرچه مخالفت اندکی با تصریح و تنصیب شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نه اینکه جنبه جحود و انکار و مقابله داشته باشد - بداند؟! آیا شیعه بودن صرفاً به اخذ مسائل شرعیّه فرعیّه از امام است و بس؟!!

نظر علامه طهرانی درباره تشیع ابن ابی‌الحدید

آیا ابن ابی‌الحدید که ما او را یک سنی معتزلی و منحرف از جاده صواب و حریم ولایت و مخالف با طریق منصوص می‌دانیم، هیچ جایگاهی در مکتب اهل بیت علیهم السلام ندارد؟ و صرفاً به خاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفا حتّی با وجود بسیاری از ایرادات و سخریه‌هایی که به آنها دارد و بعضی از اعتقادات، باید او را از خود نفی و طرد نماییم؟ در حالی که مناقب او نسبت به مولى الموالى علی بن ابی‌طالب علیه السلام

^۱. گلشن راز، ص ۷۱.

و اشعار او درباره آن حضرت انسان را در حیرت فرو می برد و به تعجب و ا می دارد.

۱. قَدْ قُلْتُ لِلْبَرْقِ الَّذِي شَقَّ الدُّجَى *** فَكَأَنَّ زَنْجِيًّا هُنَاكَ يُجَدِّعُ
۲. يَا بَرْقُ إِنْ جِئْتَ الْعَرَى فَقُلْ لَهُ *** أ تَرَاكَ تَعْلَمُ مَنْ بِأَرْضِكَ مَوْدِعُ
۳. فَيْكَ ابْنُ عِمْرَانَ الْكَلِيمِ وَ بَعْدَهُ *** عَيْسَى يُقْفِيهِ وَ أَحْمَدُ يَتَّبِعُ
۴. بَلْ فَيْكَ جِبْرِيلُ وَ ميكَالُ وَ إِس *** رَافِئِلُ وَ الْمَلَأُ الْمُقَدَّسُ أَجْمَعُ
۵. بَلْ فَيْكَ نُورُ اللَّهِ جَلَّ جَلالُهُ *** لِذَوِي الْبَصَائِرِ يَسْتَشِفُّ وَ يَلْمَعُ
۶. فَيْكَ الْإِمَامُ الْمُرْتَضَى فَيْكَ الْوَصِيُّ *** الْمُجْتَبَى فَيْكَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ^۱

۱. این چنین به صاعقه و برقی که از ابرها بر وادی نجف فرود می آید خطاب کردم: ای برق که بالمعان و نور خود سیاهی شب را می شکافی و همچون زنگی مستی که بر سر افراد در میدان جنگ بتاخت فرود می آید!

۲. اگر به سرزمین غری و وادی نجف رسیدی به آن بگو: آیا می دانی که چه شخصیتهایی را در درون خود جای دادی؟

۳. این شخصیت پنهان در تو موسی بن عمران است، و بلکه پس از آن عیسی مسیح، و بالاتر پیغمبر خاتم است که در تو جای گرفته.

۴. بلکه جبرائیل امین و میکائیل و اسرافیل و تمام ملائکه مقررند که در وجود مقدس او جمع گشته و ظهور و بروز نموده اند.

۵. بلکه نور جلال و عظمت پروردگار است که در تو مسکن گزیده و برای صاحبان بصیرت و ادراک جلوه نموده و روشن می نماید.

۶. در تو است امام و پیشوایی که مرتضی است. در تو است وصی رسول خدا که مجتبی است. در تو است شخصی که رسول خدا به او فرمود: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ الْبَطِينُ الْأَنْزَعُ**؛ ای علی! تو از شدت علم، شکمت برآمده شده و موی جلوی سرت کم گشته است..»

بینید او در این اشعار تصریح می کند که آن امام و پیشوای مرتضی، علی است که وصی و جانشین برگزیده آن حضرت می باشد! حال اگر کسی بگوید صرف تویی در ثبوت تشیع کفایت نمی کند، بلکه باید تبری از اعدا و دشمنان الهی و دشمنان و معارضین با اهل بیت علیهم السلام نیز محقق باشد - همان طور که حق و واقع این چنین است. -

حقیقت تویی و تبری در مکتب تشیع

در آیه شریفه می فرماید:

﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا

^۱. الروضة المختارة، ص ۱۳۶.

ءَابَاَءَهُمْ ۖ أَوْ أَبَانَآءَهُمْ ۖ أَوْ إِخْوَانَهُمْ ۖ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ ۖ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ آلَ إِيْمَانٍ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ۖ وَرَضُوا عَنْهُ ۗ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

«ای پیامبر! تو هیچ‌گاه نخواهی یافت فردی را که ایمان به خدا و روز بازپسین داشته باشد، درحالی که با افرادی که با خدا و رسول او به دشمنی و ستیز پرداخته‌اند طرح محبت و مراوده و ارتباط انداخته است، گرچه آنان پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان و قوم و خویشان‌شان باشند. اینان افرادی هستند که خدای متعال حقیقت ایمان و نور معرفت را در دل آنها ثبت و حکم نموده است و آنان را با نفعات قدسی از جانب خود امداد می‌نماید، و بهشت برین با نهرهای روان برای ایشان آماده ساخته و آنان در آنها مستقر و مأوی دائمی خواهند داشت. خدا از ایشان راضی و آنها نیز از خدا خشنودند؛ اینان اند حزب و گروه پروردگار، و بدانید که فقط این حزب و گروه منتسب به خدای متعال است که رستگار خواهد شد.»

و صد البته تدین واقعی و اعتقاد صحیح باید حاوی این دو اصل از اصول اعتقادیّه: اول تولی و دوم تبری باشد؛ اما اگر فردی مانند ابن‌ابی‌الحدید که در ناحیه تولی یک‌چنین اشعاری در وصف مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌سراید، و در ناحیه تبری سخنانی هجوآمیز درباره‌ی ابوبکر و عمر آورده است (هنگامی که در جنگ خیبر رسول خدا آنان را به جنگ یهود فرستاد و مفتضحانه فرار را بر قرار ترجیح دادند):

أَحْضَرُهُمَا أَمْ حَضَرُ أَخْرَجَ خَاضِبٍ *** وَ ذَانِ هُمَا أَمْ نَاعِمُ الْخَدِّ مَخْضُوبٌ^۲

«آیا فرار این دو قوی‌تر و شدیدتر است یا فرار شتر مرغ هنگام دویدن، و یا اینکه مانند زنان نازپرورده

و تن‌آسایند.»

آیا باید او را از زمره معتقدین به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام طرد و نفی کرد؟!

اگر قرار باشد مسئله تبری و اظهار برائت از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در اصل صدق عنوان تشیع به همان معنای مصطلح و عرفی آن دخیل باشد، پس باید اذعان نمود که غالب از متحلین به این عنوان و مصادیق این اسم شیعه نمی‌باشند و فقط اندکی از اشخاص در تحت این عنوان و مصداق او قرار خواهند گرفت.

مگر امام صادق علیه‌السلام به صفوان جمّال نفرمودند:

چرا شترانت را به این مرد (هارون الرشید) برای سفر به حج کرایه دادی؟ و آیا تو دوستداری

۱. سوره المجادلة (۵۸) آیه ۲۲.

۲. الروضة المختارة، ص ۹۲.

که او زنده بماند و از سفر مگه به سلامت برگردد تا اجرت کرایه شتران را بپردازد؟^۱

حال ببینید چند نفر از شیعیان باقی می‌مانند که به این نکته کاملاً توجه داشته باشند، و ارتباط با دشمنان و معاندین اهل بیت علیهم السّلام را دشمنی و خصومت با شخص امام علیه السّلام تلقی نمایند و از آن احتراز کنند؟ در اینجا باید گفت:

گر حکم شود که مست گیرند * در شهر هر آنچه هست گیرند^۲**

و مگر امروزه ما این مسئله را به وفور در میان قاطبه از طبقات مشاهده نمی‌نماییم؟ آیا امام، از این مسئله راضی و نسبت به آن خشنود است؟

بررسی مسئله جدایی دین از سیاست

و اما نکته اساسی چنانچه قبلاً اشاره‌ای به آن شده بود این است که: در زمان گذشته اعتقاد بسیاری از افراد بلکه باید گفت اکثریت از قاطبه مسلمین، بر انفصال و دویت بین مسئله خلافت و حکومت ظاهری و بین امامت و عهده‌داری و تصدّی امور باطنی و شرعی قرار داشت، و همچون کلام ابوهریره که می‌گفت: «نماز با علی گواراتر و غذای پیش معاویه لذیذتر می‌نماید»^۳ مردم با مسئله حکومت و خلافت این‌طور برخورد می‌نمودند، و قائل به جدایی بین دین و سیاست بودند، نه‌اینکه واقعاً به خلفای ثلاثه اعتقادی داشته باشند؛ چه اینکه با وجود قول به خلافت ظاهری ابوبکر و عمر، دانشمندی همچون ابن‌ابی‌الحدید چه هجوها و سخریه‌هایی نسبت به آنها روا می‌دارد! و اما در مقام بیان عقیده خویش راجع به مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام چگونه در مقام خضوع و خشوع از آن حضرت یاد می‌کند و این مطلب در جای جای شرح نهج البلاغه او موجود است.

بسیاری از اشخاص گمان می‌کنند که انتصاب امیرالمؤمنین علیه السّلام در مقام ولایت توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم صرفاً به مقام ارشاد و کسب معارف و احکام شرعیّه و تربیت معنوی و روحانی منحصر می‌شود، و اما در مقام اجرای احکام ظاهری و اختیارات حکومتی انتخاب حاکم و خلیفه مجری قوانین اجتماعی به دست عامّه از مردم خواهد بود، نه به واسطه انتصاب از جانب پروردگار؛ همان چیزی که امروزه حتی بسیاری از علمای شیعه نیز به آن معتقد می‌باشند.

نقد استدلال اثبات جدایی دین از سیاست

مسئله جدایی دین از سیاست گرچه به هیچ‌وجه مورد پذیرش و قبول ما نیست و نخواهد بود، ولی

۱. اختیار معرفة الرجال، کشی، ص ۴۴۰.

۲. امثال و حکم، دهخدا، ج ۳، ص ۱۲۸۹.

۳. شیخ المضیره ابوهریره، ص ۵۶.

بسیاری از افراد به این مطلب معتقد و پابرجا هستند و به آیه شریفه ﴿وَأْمُرْهُمْ بِشُورَىٰ بِي نَهْمٍ﴾^۱ بر این مسئله استدلال می‌نمایند؛ و یا به بعضی از عبارات امیرالمؤمنین علیه السلام که در نهج البلاغه می‌فرماید:

و لَعَمْرِي لَئِن كَانَتِ الْإِمَامَةُ لَا تَتَعَقَّدُ حَتَّى يَحْضُرَهَا عَامَّةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَىٰ ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مِنْ غَابٍ عَنْهَا؛ ثُمَّ لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.^۲

«پس از اینکه اهل حلّ و عقد با حاکم در بلد سکنای او بیعت کردند، دیگر بیعت نمودن عده‌ای که در خارج از آن شهر زندگی می‌کنند و اطلاع دادن به آنان ممکن نیست، لزومی ندارد و تمامی آنان باید تسلیم حکم حاضرین باشند، و حکم حاضرین بر غائبین حاکم و وارد است. افرادی هم که شاهدند و بیعت کرده‌اند، دیگر نمی‌توانند دست از بیعت بردارند و بیعت خود را بشکنند.»

در عبارتی دیگر حضرت می‌فرماید:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ؛ وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلًا وَسَمَوَةٌ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى.^۳

حضرت به معاویه - علیه اللعنة - می‌فرماید:

«بدان که حقاً همان افرادی که با خلفای ثلاثه قبل از من بیعت کردند، همان‌ها با من بیعت نمودند و به همان عهد و میثاقی که با آنان داشتند با من نیز دارند؛ در این صورت دیگر افراد حاضر نمی‌توانند شخص دیگری را انتخاب کنند و یا غائبین، این مسئله را انکار و نفی کنند. و به‌درستی که حق شوری از آن مهاجرین و انصار می‌باشد، (نه آنهایی که به‌دور از بلاد اسلامی تازه به اسلام گراییده شدند و هنوز چیزی از اسلام و مبانی و معتقدات آن نمی‌دانند).

پس اگر این افراد بر شخصی وحدت نظر و رأی پیدا نمودند و او را به عنوان امام و پیشوا برگزیدند، این

انتخاب از جانب خدای تعالی نیز ممضی و مرضی خواهد بود.»

مراد امیرالمؤمنین از اجتماع مسلمین برای انتخاب رهبر

خوب دقت کنید! ببینید امیرالمؤمنین علیه السلام انتخاب فردی را از جانب مهاجرین و انصار در صورت اجتماع آنها، مورد رضای الهی و خشنودی پروردگار می‌داند. و گرچه در اینجا مطلب بسیار است و باید این عبارت را به صورت صحیح آن، که همان اجتماع اهل حلّ و عقد و افراد منزّه و منتخب از جامعه که رئوس طایفه و وجوه ملت‌اند و کلام آنها به‌دور از حبّ و بغض‌های شخصی است و عقول آنها به مرتبه‌ای از رشد و صلاح و تمییز بین صحّت و بطلان رسیده است می‌باشند، حمل نمود که اگر این اجتماع واقع شود قطعاً امام معصوم برگزیده می‌شود؛ ولی خیلی از اشخاص این عبارت را به همان معنای عامی و بدوی و عرف‌پسند آن حمل می‌نمایند.

به یاد دارم روزی در معیت مرحوم والد - رضوان الله علیه - جهت بازدید یکی از مراجع وقت در شهر

۱. سوره الشوری (۴۲) آیه ۳۸.

۲. نهج البلاغه (عبد، ج ۲، ص ۸۶.

۳. همان، ج ۳، ص ۷.

مقدّس قم به منزل ایشان رفته بودیم. در آن مجلس یکی از آقایان علما که از بستگان آن مرجع نیز می‌باشد همین فقره از نامهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام به معاویه را قرائت، و از حضار در مجلس درخواست پاسخ برای حلّ این معضله و اشکال را نمود. تا آنجا که به خاطر دارم تمامی افراد در آن مجلس نتوانستند پاسخ قانع کننده‌ای به آن شخص بدهند و مسئله همین‌طور به صورت اشکال و حل نشده باقی ماند.

گرچه جواب این مطلب برای ما بسیار روشن و واضح است - همان‌طور که در بالا گذشت - ولی بسیاری از افراد را همین‌گونه تعبیرها و یا بعضی از رفتارها و کردارهای ائمه معصومین علیهم السلام با خلفای جور و حکام ظلم زمان خود به اشتباه انداخته است و نتوانسته‌اند به آن حقیقت و واقع امر دسترسی پیدا نمایند. هم‌چنین رفتار بسیاری از ائمه علیهم السلام با خلفا و حکام بنی‌امیه و بنی‌عبّاس که گرچه در مقام تقیّه و خوف از آنان بوده است ولی برای همه کس معلوم نیست، این مسئله کاملاً واضح و روشن بوده باشد.

مثلاً تعبیر از «امیرالمؤمنین» نسبت به خلفای جور که از امام موسی بن جعفر علیهما السلام و یا پدر بزرگوارشان در مورد منصور دوانیقی و هارون الرشید، و یا از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام راجع به مأمون - لعنة الله علیه - صادر شده است، ممکن است این شبهه را در اذهان جمعی به وجود آورد که کیفیت و نحوهٔ ارتباط ائمه علیهم السلام با خلفای زمان خود آن‌قدرها هم که جماعت شیعه امروزه بدان معتقد هستند نبوده است، و این حدّت و شدّتی که در تعبیر و انتخاب الفاظ مردم شیعه نسبت به خلفا و حکام غاصب متداول است در آن زمان وجود نداشته است.^۱

دلیل کمک‌های امیرالمومنی به غاصبین خلافت

امروزه بسیاری معتقدند که کیفیت ارتباط امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفای زمان خود و شرکت در نماز جماعت ایشان و کمک و مساعدت‌های فکری و مشورتی که در طول تاریخ غصب خلافت از آن حضرت به عمل آمده است، و پاسخ به نیازهای دستگاه خلافت جائزه و ظالمانهٔ خلفای ثلاثه، و دفاع از حیثیت و آبروی اسلام در مواقع حساس و ضروری، و ارائهٔ نصایح مشفقانه در اتخاذ مسیر صحیح در موارد صعب و پیچیدهٔ سیاسی و اجتماعی، و جنگ‌های سپاه اسلام با دول خارجی و غیره، حکایت از یک نوع رضایت ولو بسیار اندک نسبت به جریانات حاکم بر زمان ائمه علیهم السلام می‌باشد.

این عقیده و نگرش گرچه صد در صد غلط و با تمام موازین و مبانی تاریخی و اعتقادی اسلام و هم‌چنین با مبانی عقلی، در تضاد کلی و بینوینت قطعی می‌باشد، و همکاری و مساعدت این اولیای الهی را باید فقط و فقط بر اساس تحقّق روح حمیّت و غیرت و ایثار و عطف در وجود آنان دانست، و منشأ این‌گونه

^۱ . جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلوب رجوع شود به امام‌شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۳۰۱ - ۳۷۰؛ المیزان، ج ۳، تفسیر سوره آل‌عمران ذیل آیات ۶۱ - ۶۳.

اعمال و کردار را باید در اندکاک ذات آن بزرگواران در عالم توحید و فنای در ذات پروردگار و بیرون آمدن از همه شوائب هستی و رنگ و لون کثرات عالم دنیا و خروج از عوالم اوهام و تخیلات و اهواء باطله و اعتبارات و شوائب نفسانی و زد و بست‌های عالم غرور و انانیّت و تحقّق به حقیقت توحید صرف و خالص و مطلق، و در نتیجه ظهور و تجلّی اسماء و صفات کلّیه الهیّه در نفوس مقدّسه آنان جستجو نمود؛ ولی به هر حال برای افرادی که آن‌چنان ایمان و اعتقادی راسخ به مبانی و موازین از روی ادلّه متقنه ندارند جای سؤال و بحث را فراهم می‌آورد.

بررسی کلام جناب زید بن علی درباره خلفای غاصب خلافت

احمد امین مصری در کتاب *ظهر الاسلام*، جلد ۴، صفحه ۱۰۹ مطلبی را در این باره از جناب زید بن علی بن الحسین علیهما السلام نقل می‌کند، و ما عین ترجمه مرحوم والد - رضوان الله علیه - را که در پاورقی صفحه ۲۷۶ در جلد پانزده امام شناسی آورده‌اند در اینجا نقل می‌کنیم:

احمد امین گوید: و از شدیدترین منازعات و خصومات میان معتزله و روافض آن است که: در روایت است که جماعت کثیری نزد زید بن علی آمدند تا با وی بیعت نمایند، و اصرار فراوان بر بیعت با او و محاربه با بنی مروان داشته‌اند. چون زید آماده شد که امر امارت خود را آشکار نماید، بعضی از رؤسای شیعه نزد او آمدند و به او گفتند: نظریّه تو راجع به ابوبکر و عمر چیست؟

زید گفت: خدا رحمتشان کند و مورد غفران قرار دهد. من از احدی از اهل بیتم نشنیدم که از آنان بیزاری جوید و درباره آنها نمی‌گویند مگر خیر را، و شدیدترین گفتار من آن است که:

«إِنَّا كُنَّا أَحَقَّ بِسُلْطَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ مِنَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ، وَ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَأْتَرُوا عَلَيْنَا وَ دَفَعُونَا عَنْهُ. وَ لَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ عِنْدَنَا بِهِمْ كُفْرًا. قَدْ وُلُّوا فَعَدَلُوا فِي النَّاسِ وَ عَمِلُوا بِالْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ.»

«ما از همه مردم به امارت و ولایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سزاوارتر هستیم. و آن گروه خود را بر ما مقدّم داشتند و ما را از حَقّمان منع کردند. و در نزد ما این امر موجب کفر ایشان نمی‌گردد. به تحقیق ولایت مردم را عهده‌دار شدند، و در میان مردم به عدالت رفتار کردند و به کتاب و سنّت عمل نمودند.»

این پاسخ‌های زید برای آنان نیکو نبود، فلهمذا بیعتش را شکستند و او را طرد کردند. زید به آنها گفت: «رَفَضْتُمُونِي فِي أَشَدِّ سَاعَاتِ الْحَاجَةِ؟!» «آیا در این موقعیت که شدیدترین ساعت‌های نیازمندی است، شما مرا طرد می‌کنید؟!»

از آن به بعد آن گروه به روافض موسوم گشتند. و گاهی آنان به رافضه که نام ناپسندیده‌ای است موسوم می‌شوند.

و در میان شیعیان طوائفی موجود می‌باشند غیر از روافض، بعضی از آنان غلویشان بیشتر و بعضی اعتدالشان بیشتر است. و از معتدل‌ترین آنها زیدیّه هستند. هم‌چنین معتدل‌ترین، آنهایی هستند که میان مذهب

شیعه و مذهب اعتزال را جمع نموده‌اند. - انتهی کلام احمد امین .

و أقول: آنچه را که به زید نسبت داده است تبعاً لبعض المورّخین از ترحم زید بر شیخین و عدم برائت از آن دو و جواز امامت آنها با وجود افضل از ایشان، خلاف صریح مذهب شیعه و اهل البیت می‌باشد. و زید هم که دست پرورده اهل بیت است هیچ‌گاه نمی‌تواند برخلاف باشد. و محتمل است در آن معركة جنگ، کلام او از روی تقیه صادر شده باشد. و اینکه بعضی گفته‌اند: در زمان قیام و تکیه به شمشیر جای تقیه نیست، پاسخش آن است که: قیام وی در برابر بنی مروان بوده است نه در مقابل شیخین. و چه بسا بسیاری از سپاهیان او دارای تولی شیخین بوده‌اند، و انکار و تبری صرف از آنان در آن موقعیت حسّاس از عقل و احتیاط دور بوده است. انتهی کلام مرحوم والد، رضوان الله تعالی علیه.

و اما حقیر مقرر سطور (آیه الله سید محسن طهرانی) را اعتقاد بر آن است که: کلام مرحوم والد - قدس الله نفسه - در اینکه تبری از خلافت و حکومت شیخین، اصل متقن و انکارناپذیر و غیر قابل خدشه و شبهه در مذهب تشیع و مکتب حقّ اهل بیت است، هیچ جای انکار و موردی برای تأمل و تشکیک نیست؛ و اینکه محتملاً کلام جناب زید بن علی از روی تقیه صادر شده است نیز به نظر موجّه و قابل قبول می‌نماید. اما این مسئله برای افرادی مثل احمد امین مصری معلوم نیست به همین معنا و مفاد، تفسیر و توجیه شود. به خصوص با توجه به اینکه بسیاری از علویین از بنی الحسن و حتی بنی الحسین علیهما السلام با خلفا و حکام زمان خود ارتباط و مراوده داشته‌اند و از جانب خلفا نیز چه بسا متصدی حکومت و یا وزارت و یا مشاوره نیز می‌شدند و این مسئله موجب قوت بخشیدن به این شبهه است که گویا از جانب علویین چندان حسّاسیتی نسبت به تصدی امر توسط خلفای ظلم و جور دیده نمی‌شده است؛ بنابراین شیعه برای اثبات مرام و مکتب خود در این مورد می‌بایست سعی بیشتر و جهد واسع تری بنماید و ادلّه متقنه و قاطعه‌ای را به میدان و عرصه کارزار و تصادم آراء و اندیشه‌های گوناگون در این زمینه بیاورد؛ چنانچه امروزه ما این مطلب را به وضوح از بسیاری از منتسبین به مکتب اهل بیت علیهم السلام و یا افراد موجّه جامعه شیعی مشاهده می‌کنیم.

اصل جاذبه در شیعه و مکتب اهل بیت

روی این اصل نباید همه افراد از منتسبین به مکتب عامّه را در یک کفه از ترازو، و شیعه با اصطلاح و مفهوم فعلی را در کفه دیگر مقابل آن قرارداد؛ بلکه باید در میان آنان جستجو و فحص بلیغ نمود و آنان را که بر اساس همان مبنا و معتقد خود مبنی بر جواز تصدی خلافت و حکومت به اختیار و انتخاب مردم در غیر از امام معصوم علیه السلام است، و درعین حال معتقد به امامت و برتری معنوی و اثبات درجات و مراتب کمال برای ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین‌اند، در زمره شیعیان و پیروان مکتب تشیع محسوب نمود.

بلی آنان را که از راه جحد و عناد و کفر و نفاق، طریق غوایت پیموده و چشمان خود را از رؤیت جمال

حقیقت و نظر بر آفتاب عالم تاب ولایت بسته‌اند و امام علیه السلام را در حدّ یک بشر عادی و عاری از صفات و کمالات واقعی و لوازم ولایت و سیطره الهیّه می‌دانند، باید از زمره متمرّدین از طریق مستقیم و صراط مستوی به سوی حق و خدای متعال به حساب آورد و حسابشان را از بقیّه جدا نمود. و هم‌چنین افرادی که از روی جهالت و نادانی و عدم دسترسی به متن واقع و حقیقت مکشوفه بر خواصّ از امت، نتوانند راه صحیح را از سقیم تشخیص دهند، گرچه از مکتب اهل بیت علیهم السلام به دور مانده و معتقد برخلاف مسیر و مبانی تشیّع می‌باشند، ولی نظر به قصور و عدم دریافت صحیح مبانی و اصول، در زمره مستضعفین قرار گرفته، مشمول رحمت و غفران الهی خواهند شد؛ إن شاء الله تعالی.

مسئله عدم اعتقاد به اتحاد خلافت و امامت - چنانچه از کلام ابن ابی الحدید مشهود است - از دیر باز در میان مسلمین به عنوان مسئله غامض و قابل تأمل، و یا به عبارت دیگر قضیه‌ای نظری، نه بدیهی و بدوی مطرح بوده است.^۱

فلهذا نمی‌توان افرادی از عامّه را که نه تنها با مکتب و مرام ائمه معصومین علیهم السلام سر ستیز و ناسازگاری ندارند و ولایت آنها و مقام آنان را قبول داشته، ولی اداره حکومت و تصدّی خلافت را در شأن و منزلت آنان و از امور توقیفیه و منزل من عند الله نمی‌دانند، از مکتب اهل بیت جدا فرض نموده و آنان را به کناری نهاد.

امروزه بسیاری جداً معتقدند که در زمان غیبت امام زمان علیه السلام تصدّی مناصب حکومتی باید از حدود و اختیارات و اعمال نفوذ فقیه و مجتهد جامع الشرائط به دور باشد؛ بر این مسئله استدلالاتی هم دارند و به سختی پای در انکار و نفی آن می‌فشارند، به خصوص با توجه به روایاتی هم که در این زمینه کم و بیش وارد شده است.

طبعاً این مسئله در زمان سابق از شدت و حدت بیشتری برخوردار بود. بنابراین معلوم نیست این عده از افرادی که فعلاً ابن ابی الحدید و نظایر او را قطعاً از اهل تسنّن و مخالف با طریق و مکتب اهل بیت علیهم السلام می‌دانند و صرفاً به خاطر بعضی از مدح‌ها نسبت به خلفای ثلاثه او را از حوزه تشیّع و انتساب به حریم ولایت طرد و نفی می‌نمایند، خود اگر در همان زمان‌ها زندگی می‌کردند و با شرایط همان روزگار حیات خود را سپری می‌نمودند، به عقاید و مبانی او معتقد نمی‌شدند، و اعتقاد به خلافت خلفای جور و غاصب حکومت حقّه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام پیدا نمی‌نمودند!؟

حال این شخص با توجه به این هجوئیاتی که درباره ابوبکر و عمر دارد و با توجه به عقایدی که درباره

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۶۷ الی ۲۸۲.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه صلوات الله و صلوات الملائکة و المرسلین دارد ما باید او را به شیعه و تشیع نزدیک تر بدانیم یا به تسنن و خلاف مسیر و طریق اهل بیت؟
مختصر سخن آنکه: جمعی کثیر از علما و بزرگانی که به واسطه مدح و ثنای اندک خلفای ثلاث، آن هم در دوران سلطه حکام سنی و معاند اهل بیت و شدت و کوران خفقان و تقیّه، بعضی ایشان را از زمره اهل سنت و عامه می پندارند، قطعاً از زمره شیعیان و پیروان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

اثبات تشیع جناب مولانا و کلام بزرگان درباره او

و از این جمله باید از حکیم الهی و عارف ربّانی، نابغه وادی توحید و معرفت، مولانا جلال الدین محمد بلخی (مولوی) نام برد. این مرد بزرگ و رجل الهی که انصافاً در حق او ظلم ها و ستم ها و نسبت های ناروایی از دوست و دشمن زده شده است، باید او را از زمره شیعیان خلص و حقیقی مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به حساب آورد.^۱

۱. علامه قاضی قدس الله سرّه

مرحوم قاضی ملاّی رومی را هم عارفی رفیع مرتبه می دانستند، و به اشعار وی استشهاد می نمودند، و او را از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام می شمردند. مرحوم قاضی قائل بودند که: محال است کسی به مرحله کمال برسد و حقیقت ولایت برای او مشهود نگردد. و میفرموده اند: وصول به توحید فقط از ولایت است. ولایت و توحید یک حقیقت می باشند.

بنابراین بزرگان از معروفین و مشهورین از عرفاء که اهل سنت بوده اند، یا تقیه می کرده اند و در باطن شیعه بوده اند، و یا به کمال نرسیده اند.^۲

هم چنین می فرمود: «من هشت بار کتاب مثنوی را مطالعه کردم و هر بار معنایی برای من حاصل گشت که با معنای دفعه قبل تفاوت می کرد.»^۳

۲. علامه طهرانی قدس الله سرّه

عرفان حافظ و مولانا متّخذ از روح قرآن و روح نبوت و ولایت است و ملاّی رومی یک شیعه محض و خالص بوده است. ما چرا راه دور برویم؟ اینک مثنوی او در دست است؛ ببینید تا چه سرحدّ مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را ستوده و از دشمنان آن حضرت مذمت نموده است.^۴ و با اشارات و کنایات، غاصبان خلافت را

۱. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. روح مجرد، ۳۴۳.

۳. افق وحی، ص ۴۰۶.

۴. افق وحی، ص ۴۱۱.

مذمت می‌کند و بعضی جاها با صراحت اما به عنوان کلی نه با خصوص لفظ و عبارت، آنان را محکوم می‌کند و می‌گوید.

در چند جای مختصری که نامی از آنها برده است، آن قدر قبل از آن اسم و پس از آن مطالبی را در زشتی بد اخلاقی و بدکیشی و بی ادبی و أمثالها شرح می‌دهد که: با دقت مشهود است که مراد همین غاصبین خلافت می‌باشند.^۱

خواندن کتاب مثنوی نفی ما عدای آن را نمی‌کند. این همه از کتب اخلاق و روایات ائمه علیهم السلام در منزل داریم و می‌خوانیم.

خواندن قرآن و جوشن و مناجات‌های إلهیه همچون دعای عرفه و خمسة عشر، نفی ولایت نمی‌کند و انسان را سنی نمی‌نماید. برای خدا گریستن یا از شدت شوق و یا از خوف فراق و هجران، از اشد طاعات و ثبوبات است. گریه بر خدا راه گریه بر امامان را مسدود نمی‌کند. هم انسان برای خدا گریه کند و هم برای امامان؛ چه ضرری دارد. اما انحصار گریه برای امامان و غفلت از خدا و هجران خدا و جمود چشم و دیده از اشک برای خدا امر مطلوبی نیست.^۲

۳. حضرت آیه‌الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی قدس الله سره

و این حقیر [آیه‌الله سید محسن طهرانی] با بضاعت مُرجاة و غیر قابل قیاس خود با خرمن معرفت و بینش بزرگان نیز به نوبه خود چنین تجربه ای را در حق این کتاب قویم داشته‌ام. مرحوم قاضی یک فرد عامی و ساده نبود، از نقطه نظر احاطه بر ادبیات پارسی و عربی زبانزد اقران و حوزه نجف بود. در سرودن اشعار عربی آن قدر تسلط داشت که بعضی از مطلعین بر اشعار عرب که به واسطه شدت تبخّر و حذاقت در ادب عرب و بلاغت، بین شاعر فارسی از شاعر عرب فرق می‌گذاشتند از تشخیص اشعار عربی مرحوم قاضی عاجز می‌ماندند. در احاطه بر تفسیر قرآن و فقه و اصول، کسی را در حوزه نجف یارای مقابله و هم‌آوری با ایشان نبود و حوزه تدریس ایشان از نظر اتقان و جامعیت ضرب‌المثل بوده است. همین قدر متذکر می‌شوم که مرحوم علامه طباطبائی با آن جلالت قدر و عظمت شأن بارها می‌فرمود: این روش و مسلکی را که ما در تفسیر المیزان به کار بردیم از استادمان مرحوم قاضی آموختیم.

و اما از جهت فلسفه و عرفان که چه گویم. مرحوم علامه طباطبائی می‌فرمود: از نقطه نظر احاطه بر مبانی فلسفی و عرفانی کسی به جامعیت استاد ما مرحوم قاضی نیامده است.

آن وقت این فرد که شاگرد مکتب علی مرتضی و اولاد معصومین او است درباره کتاب عرشی مثنوی چنین گفتاری می‌فرماید. مولانائی که خود را محو و فانی در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و سرمست از باده لم یزلی و رحیق مختوم ولایت مرتضوی می‌داند چنین کتابی به عرصه علم و معرفت ارزانی داشته است.

۱. مولانا در دیوان شمس، در غزل ۴۴۱ در مذمت صحابه پیامبر اکرم و مدح امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

زین هم‌هان سست عناصر دلم گرفت *** شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
(محقق)

۲. روح مجرد، ص ۵۱۸.

حکیم الهی و عارف ربّانی، نابغه وادی توحید و معرفت، مولانا جلال الدین محمد بلخی از زمره شیعیان خُلص و حقیقی مولا امیرالمؤمنین علیه السّلام [است] و مطالعه دیوان بی نظیر و درّ نایاب مولانا جلال الدین رومی بلخی - اعلی الله مقامه - از اوجب واجبات است برای سالکین راه خدا، و هر سالکی که موفق به مطالعه و دقت و تأمل در این دریای مواج معارف الهی نشده است به خسران عظیم و پشیمانی از بی نصیبی از نعمات و عنایات خاصه ربّانی دچار می گردد.^۱

جایگاه حضرت مولانا و آثار وی در طرح مکتب اسلام

ایشان در جای دیگر از همین کتاب شریف (افق وحی) در دفاع از مولانا - رضوان الله علیه - می فرمایند: «از زمان ظهور حضرت مولانا تا کنون بیش از هفتصد سال می گذرد، نوشتجات او اعم از اشعار، رسائل، مقالات همه و همه به زبان‌های مختلف ترجمه و منتشر گردیده است. در هر سخنرانی و کنگره علمی، سخنی زیباتر و کلامی متین‌تر و دل‌نشین‌تر است که از جملات و آثار مولانا در او بیشتر یافت شود و به‌طور کلی، طرح مکتب اسلام و به خصوص تشیع در مجامع غرب و شرق بیش از آنکه مدیون فقهاء عامه و خاصه است، وام‌گذار ظهور مولانا در عرصه تفکر اسلامی و عرفانی است.

امروزه دیگر مولانا یک شخصیت منحصر در قرن هفتم و متعلق به یک سرزمین و فرهنگ خاص نیست. او متعلق به فرهنگ اسلام و تشیع است و کسی که از آن جناب و مطالبش اطلاعی ندارد از مبانی اصیل و رشیق اسلام خبری نخواهد داشت.

امروزه دیگر مولانا در صورت یک عارف سنی و یا شیعی مطرح نیست تا ما اثبات کنیم که از ما است، و یا اهل سنت دلیل آورند که از اهل تسنن است. مولانا امروز به صورت یک چهره منحصر به فرد در تاریخ فرهنگ اسلام ثبت شده است، حال ما بر سر یکدیگر می‌گوییم که از اهل سنت است یا شیعه. سنت و تشیع امروزه متأسفانه به صورت تحزب و فرقه‌گرایی موجب سلب بسیاری از برکات و الطاف و نعمت‌ها شده است. اهل سنت متأسفانه به محض اینکه مشاهده کنند نویسنده‌ای هر چند مبرز و فرهیخته از میان جماعت شیعیان برخاسته است با تعبیرات ناشایست و توصیف به رفض و خروج از جماعت در صدد ردع و رفض او برمی‌آیند و اذهان را علیه او می‌شورانند و کتب او را از زمره کتب ضلال می‌شمرند، و بر این تعصب، عنوان دفاع از کیان مکتب سنت می‌گذارند و خود را در این اقدام و منهج محقّ و سزاوار می‌بینند، متأسفانه برخی از علماء ما نیز در مقابل این منهج درست بعینه بر همین ممشا و مسیر حرکت می‌نمایند ولی بسیار ناموزون‌تر و ناشایسته‌تر، زیرا اگر در مشرب عامه، مخالفت با علماء شیعه بر محور و مدار عدم قبول خلافت غاصبین و

^۱. اسرار ملکوت، ج ۱ ص ۲۸۹، ج ۳، ص ۲۷۵.

ظالمین به اهل بیت عصمت و طهارت قرار گرفته است، در مسئله مخالفت غیر مطلعین از شیعه، مبنا، بر محوریت عرفان و فلسفه و مبانی قویم این دو مدرسه است؛ گرچه به صورت و رنگ انتحال به سنت مطرح می‌شود و این گناهی است نابخشدنی.

مخالفت با مثنوی به سبب اشتمال بر مبانی دقیق عرفان اسلامی

بسیاری از جهّال از آنجا که نمی‌توانند و تا ابد نیز نخواهند توانست که با مبانی رصین و پولادین فلسفه و عرفان اسلامی و تشیع علوی و مدرسه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین، به مقابله برخیزند و جز تحویل چرندیاتی چند و لاطائلاتی در صفحات و اوراق به مردم عوام مطلبی ندارند، از راه انتحال به سنت و گرایش به عامّه وارد می‌شوند و مولانا و امثال او را از جهت دارا بودن کیش و مذهب تسنّن، محکوم و مطرود می‌سازند. و این نکته نهایت بی‌انصافی و در یوزگی علمی و فرهنگی است!

اگر اشعاری که مدح و ثنای خلفاء ثلاثه را دارا است از مثنوی مولانا حذف کنیم و خود مولانا اقرار نماید که این اشعار مثلاً از من نبوده و بدان افزوده شده است آیا دیگر این کتاب بی‌مثال برای شما خالی از اشکال و ایراد خواهد شد؟ و دیگر اعتراضی بر او و مطالبش وارد نخواهد بود؟ خیر! مثنوی مولانا اشکالش در اشعار مدح خلفاء نیست، که در اعلان و ابلاغ و اظهار مبانی عرفان و وحدت وجود است؛ شما از وحدت وجود مولانا می‌ترسید نه از مدائح او نسبت به خلفاء! چه خوب می‌دانید که شخصیتی بی‌بدیل چون جنابش اگر از مثل ابوبکر و عمر و عثمانی که در عرضه مسائل علمی و فرهنگی حتی از کمترین مراتب معرفتی در زمان خود پائین تر بودند، مدح و ثنا گویند به اعتبار و اتقان کلمات و سخنان خویش لطمه وارد نموده است.

گیرم که مولانا فردی سنی مذهب بوده است، آیا این مسئله دلیل آن می‌شود که به خاطر اشعاری چند، خود را از این دریای بیکران معارف الهی محروم نماییم؟ شما به این بنده بنمایانید: از زمان ظهور و نشئت مولانا تا کنون چند نفر به واسطه مدح و ثنای او از خلفاء جور، به مذهب تسنّن گرویده‌اند و از تشیع فاصله گرفته‌اند؟ آیا کسی را یارای آن می‌باشد که در مقام مقایسه و سنجش بین مدح و ستایش علی مرتضی حیدر کرار در اشعار مولانا و آن مضامین مستانه و عاشقانه‌ای که حکایت از شور و حال دیگری در آن جناب هنگام سرودن اشعار آبدار و عرش بنیان می‌نمود، با اشعاری که در مدح خلفاء جور به نظم درآورده است، جانب خلفاء را بگیرد و مولانا را در این کتاب متمایل به خلفاء جلوه دهد؟ زهی بی‌انصافی و عناد و حماقت!! و نعوذ بالله من الجهل و العصبية و الضلال.

اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیرالمؤمنین علیه السلام

آیا آن اشعار عجیب و غریب مولانا درباره امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت از تشیع او نمی‌کند؟ آیا این

شعر:

بازگو ای باز عرش خوش شکار *** تا چه دیدی این زمان از کردگار

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء حسن القضاء

حکایت از محکوم نمودن خلافت خلفاء ثلاثه نمی کند؟

آیا احتمال تقیّه در آن شرائط و محیط نسبت به این دُرّ بی مثال و عارف فرزانه و افتخار عالم تشیّع نمی رود؟ عجباً! چگونه است که اگر فقیهی در بعضی از آثار در مقام تعریف و تمجید از حکّام و سلاطین زمان تعبیر و جملات غریبی را به کار برد باکی بر او نیست و به دستاویز مماشات و رعایت تقیّه از هر عیب و شینی منزّه و مبرّی می شود، اما این شیوه برای آن ولیّ الهی و عارف بالله در آن شرائط سخت و طاقت فرسا و محیط زیست، مجاز و قابل پذیرش نیست؟!

و آیا رعایت عدل و انصاف علمی موجب پرهیز از قضاوت عجولانه و اتّهام به اولیای الهی نمی شود، و قاعده و قانون حریم احتیاط در روایات و آثار معصومین علیهم السّلام ما را مجبور به تأمل و توقّف در قضاوت نمی نماید؟

مقایسه کلام مولانا با برخی از علمای شیعه

سؤال و پرسش این قلم از معترضین و مهاجمین بر مکتب و مدرسه و شخص مولانا این است که: آیا اشعار آن جناب در مدح خلفاء بود که بر مکتب تشیّع ضربه وارد کرد و مردم را از گرایش به اهل بیت باز داشت یا فتوای آن فقیهی که ده‌ها سال نان و نمک امام زمان ارواحنا فداه را خورده و در سال‌های آخر عمر خود با تبرئه عمر از انتساب آن تعبیر ننگین و شرم‌آور بر رسول خدا، ساحت خلیفه دوم را از آن جنایت منزّه ساخت؟! آیا کمر دخت پیامبر را اشعار مولانا در مدح خلفاء ثلاثه شکست یا آن تنزیه و تبرئه فقیه اهل بیت که گفته بود و چه زشت و نامیمون سخن رانده بود که انتساب این عبارت: **إِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ**. «این مرد هزیان می گوید.» به جناب عمر محال و غیر قابل قبول است؟ و در پی این سخن هزل و مزخرف، علماء اهل سنت اعلام کردند که: اکنون شیعه پس از گذشت هزار و چهارصد سال به بطلان خود و کذب افتراءاتی که بر خلفاء ثلاثه وارد می نموده است پی برده است!!

آیا کمر امیرالمؤمنین علیه السّلام را اشعار و سخنان مولانا خرد کرد یا اباطیل و هزیان‌های آن فقیه عالم نمای شیعی که سقیفه بنی ساعده را از افتخارات عالم اسلام برشمرد و آن را موجب ثبات و بقاء خلافت اسلامی دانست؟ و خلافت بنی امیّه را موجب عزّت و افتخار اسلام اعلام نمود؟ و واقعه عظمای غدیر را یک فرع پیش پا افتاده فقهی همچون سایر فروع مختلف فیها قلمداد کرد؟ کدام یک از این دو طیف کمر علی را شکستند؟! آیا آن فقیهی که با انکار هجوم عمر به خانه فاطمه زهراء و آتش زدن درب خانه و قتل حضرت محسن بین در و دیوار و کشته شدن دخت پیامبر موجبات خشنودی و خرسندی زعمای اهل سنت و علمای وهابی را فراهم نمود و خدمتی که به آنها نمود در طول هزار و چهارصد سال کسی چنین نکرد، ضربه بر فرق مولای

متّعیان وارد ساخت، یا کسانی چون مولانا و محیی الدّین و امثال اینها؟!

آیا کسانی که برای تحقّق وحدت خیالی و پوشالی، قلم بطلان بر مبانی و اصول مسلم تشیّع می‌کشند و در خوش خدمتی به مرام و مذهب اهل سنت حتّی از خود آنان جلوتر و پیش قدم‌تر افتاده اند، مبلّغ و منادی تشیّع هستند، اما دلاور مردان عرصه معرفت و فرهیختگان و مشعل داران وادی بهاء و عظمت و تجرد و توحید از خوان لایزال ولایت محروم و بی‌نصیب اند؟

بحمد الله امروزه دیگر دغدغه وحدت و مسالمت بین دو مذهب از میان رفته است، و با هدایا و تحفه‌هایی که از سوی علماء شیعه به جانب اهل سنت هر روز و هر ساعت، روان است جای هیچ‌گونه نگرانی و تشویش خاطر نمی‌باشد، و با این وضعیّت که به پیش می‌رویم نه تنها، آن آرزو و امّنیّه محقق بلکه فرسنگ‌ها از آنان جلو افتاده ایم! روزی یکی از همین فقیهان با انکار فدک و دیگری با انکار زیارت عاشوراء و سومی با انکار زیارت ناحیه و چهارمی با انکار عصمت از امام علیه السّلام و پنجمی با انکار علم غیب امام علیه السّلام و همین‌طور هر روز برگی زرّین بر افتخارات شیعه می‌افزایند و آن را نزد مخالفین و جوامع علمی سر بلند و سر افراز می‌نمایند!!

اگر امروز یک مرد ابله و نادانی حکم به سقوط حجّیت کلام معصوم دهد و یا زیارت جامعه کبیره را صادره از غالیان شیعه بشمارد، بر او می‌شوریم و فریاد وا اسلاما سر می‌دهیم، اما بر شیخ الفقهاء، صاحب جواهر در بحث کرّ که حکم به خطاء و اشتباه معصوم کرده است خرده نمی‌گیریم و یا بر فقیهانی که همین زیارت جامعه را از غلات شیعه بر شمرده اند، بر نمی‌آشوبیم، این تضادّ و تفاوت چراست؟

عرفان الهی تنها راه معرفت حقیقت امام و وصول به ولایت

در اینجا به این کلام قویم مرحوم آیه‌الله العظمی عارف بالله و بأمرالله افتخار عالم تشیّع علامه سید محمد حسین طباطبائی - قدّس الله سرّه - می‌رسیم که فرمود:

تنها راه معرفت حقیقت امام علیه السّلام و وصول به کنه ولایتش عرفان الهی است و بس و عرفان بالله منحصرأ با سلوک و سیر الی الله برای سالک حاصل می‌گردد.

فضلاء و طلاب عزیز باید توجّه و عنایت خود را بر روی متون اخلاقی و عرفانی و حکمی بزرگان بیشتر کنند و از دریای بیکران معارف آنها، لآلی شاهوار و جواهر نایاب مبانی معرفتی استخراج و اصطیاد نمایند و از اطوار و حرکات کودکانه برخی که فقط در خور شئون اطفال و بی‌مایگان است طرفی نبسته و دغدغه به خویش راه ندهند و برای رسیدن به معارف لا یتناهی مکتب جعفری هیچ حدّ و مرزی نشناسند و بر هیچ رادع و مانعی نیندیشند و سعادت و فلاح ابدی خود را بر غوغای سفیهان و تطمیع دنیا باوران و تهدید زور مداران ترجیح دهند، و بدانند بزرگان و اساطین علم و درایت ما همواره در این کتاب شریف به دیده تأمل و دقّت می‌نگریسته اند و مطالعه و تدبّر در آن را از اهمّ و اوجب واجبات علمیّه و تکلیفیّه خود می‌شمردند.

مرحوم آیه‌الله العظمی سید علی قاضی - رضوان الله علیه - هشت بار این کتاب را از اول تا به آخر مطالعه فرمود و هر بار مطلب جدید و فهم تازه‌ای از معارف آن برایش حاصل می‌گردید. او نیز به اشعار مدح ابوبکر و عمر برخورد کرده بود و از نظرش نیفتاده بود اما وجود این اشعار تأثیری در شناخت و معرفت او نسبت به این عارف بی‌مثال و افتخار عالم تشیع، به وجود نیاورد.

اهمیت و لزوم تدریس مثنوی در حوزه‌های علمیه

حوزه‌های علمیه ما باید در انتخاب و اختیار این کتاب بی‌بدیل به عنوان متن درسی و اصلی حوزوی تجدید نظر کنند و دقت و تدبیر در آن را در اولویت از مطالعات و بحث‌های خویش قرار دهند.

این حقیر خود اقرار و اعتراف می‌کنم که با وجود مطالعات و ممارست در متون اصیل تشیع و منابع اصلی معرفت در فروع مختلفه و شعب گوناگون هنوز خود را ریزه‌خوار خوان بی‌دریغ دریای معارفش می‌دانم و هر بار که این صفحات را تورق و مطالعه می‌نمایم، معنای جدیدی بر اساس فهم جدید و مدرکات جدید برایم حاصل می‌شود.

ملاک و میزان پذیرش مطالب عرفاء شامخین

کسی مدعی وحی و عصمت در کلمات محیی‌الدین و مولانا جلال‌الدین بلخی - قدس سرهما - نشده است و سگه عصمت و طهارت فقط به نام چهارده نفر زده شده است و بر این اساس مطالب این گونه از بزرگان آنجا که با موازین متقن و ضروری و غیر قابل تردید مکتب اهل بیت موافق بود می‌پذیریم و بر دیده می‌گذاریم و هر کجا که با آن موازین در تعارض بود آن را نخواهیم پذیرفت، و حمل بر اشتباه و یا محمول بر موضع تقیه می‌نماییم. محیی‌الدین و ملائی رومی، سنی باشند یا شیعه، آیا دفاع از مکتب اهل بیت بدین معنا است که چشم بر روی تمامی آثار آنها بندیم و تمام معارف آنان را نادیده بگیریم و سخنانی که به‌طور وضوح می‌توان استفاده گرایش به اهل بیت را نمود به دور افکنیم و اشعاری که در مناقب آل پیامبر سروده‌اند انکار کنیم و این همه مبالغ و فرصت‌ها تزیین نماییم و وقت خود و بقیه را صرف در این کنیم که اینها سنی بوده‌اند و مخالف اهل بیت!

این همان مسخ شدن در هوی و انانیت است، خواه در لباس سنت نمودار شود خواه در لباس و نقاب تشیع. هر دو یکی است. مرد حق آن است که مطلبی را که از بزرگی مشاهده می‌کند اگر منطبق با مبانی و اصول مکتب اهل بیت بود بپذیرد و احترام بگذارد و اگر مخالف بود و می‌توانست حمل بر جهات صدوریه از تقیه و غیره بنماید باید انجام دهد و اگر نتوانست باید آن را رد نموده و نپذیرد، هر که می‌خواهد باشد، فرقی نمی‌کند. و در این صورت است که قضاوت انسان صورت دیگری به خود خواهد گرفت و انسان خود را از مواهب و الطاف بزرگان محروم نخواهد ساخت. افرادی که در این قضاوت پا از حد خود فراتر می‌نهند و از حریم معرفتی

و علمی خویش تجاوز می کنند بدانند که سایرین نه تنها از جهت مراتب قدس و تقوی بر آنها پیشی دارند بلکه از جهات علمی و وسعت اطلاعات با آنها قابل مقایسه نمی باشند و مقتضی انصاف علمی و رعایت احتیاط، حزم و تأمل در این مطالب است.

مگر فقهاء ما در طول تاریخ فقه که با فتاوا و احکام متقابل صد و هشتاد درجه ای حکم صادر می نمودند و هنوز نیز ادامه دارد کار خلافی کرده اند؟ آیا آن فقیهی که با فتوای مماثل با فتوای عامه حکمی صادر نماید سنی می شود؟

تذکر به این نکته بسیار ضروری و به جا است که هر کسی باید در حد تخصص و میزان معرفت و سعه مطالعاتش بر مسائل و قضایا قضاوت کند و پا از حریم مجاز بیرون نگذارد و موجب وهن و استخفاف شخصیت خویش نگردد و دخالت در قضاوت را به عهده متخصص آن فن بگذارد و از اظهار نظر بی جا پرهیز نماید. کسانی که دارای موقعیت خاص و معروفیت ویژه ای می باشند قطعاً رعایت این وظیفه و تعهد به این تکلیف در آنان مضاعف خواهد شد.

آنهايي که از روی عدم اطلاع و یا اعمال غرض و عناد اشعار حضرت مولانا را برخلاف معنای صحیح و متقن خود تفسیر و توجیه می کنند، باید بدانند که با این کار نه از شخصیت و موقعیت مولانا کاسته خواهد شد که بر صلابت طریق و اتقان مبانی او می افزایند. و حقانیت او را علناً به اثبات می رسانند و مظلومیت او را بر همگان ثابت می نمایند و متقابلاً از اعتبار و اتقان خود در برابر اهل فضل و درایت می کاهند، و موجب سخریه و مضحکه اهل خرد و اندیشه می شوند و بهانه خرده گیری و طعنه را به دست مترصدین می دهند و در نهایت، مکتب فقاقت را در سوئی خارج از قلمرو اتقان و متانت می نشانند.

پس بر همه احبه و اعزّه از سروران و فضلاء لازم است که خود را از این دریای مواج معرفت بی نصیب نگردانند و خوان نعمتی را که این بزرگان برای ما و امثال ما گسترده اند کفران ننمایند و نعمتی را که از همه افراد از جهت استفاده و استفاضه بدان مستحق تر می باشیم به دست دیگران نسپرند و خود را از آن بی بهره نسازند.^۱

۴. مولی محمد تقی مجلسی رضوان الله علیه

مولی محمد تقی مجلسی علاوه بر آنکه مولانا جلال الدین رومی را از اولیاء الله و عارفان کامل شیعه دانسته است و با تعبیری چون «العارف الرومی»، «العارف الربانی» و «حضرت مولوی معنوی» از او یاد کرده است، بسیار به خواندن اشعار مثنوی وی سفارش می کند. در کتاب روضة المتقین می فرماید:

چه زیباست که انسان در سفر، با خود، کتاب های علمی و پرمحتوا، مانند مثنوی را بردارد، تا

^۱. افق وحی، ص ۶۶۴.

سفرش، سفر الی الله باشد.^۱

هم‌چنین به خطیب جمعه توصیه می‌کند که در خطبه‌های نماز جمعه، ابیاتی از مثنوی برای نمازگزاران بخواند تا خستگی و ملالتی که در طول هفته، عارض بر نفوس آنان شده است را برطرف کند.^۲

هم‌چنین در جای دیگر می‌فرماید:

«هر بی‌تی از مثنوی معنوی، مُرشدی است کامل و مشتمل بر بدایع حکمت»^۳

۵. شیخ بهایی رضوان الله علیه

مرحوم شیخ بهایی در مقام تعریف و تمجید از کمالات و مراتب مولانا و کتاب محیّر العقول مثنوی او چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنوی او چو قرآن مُدَلِّ *** هادی بعضی و بعضی را مُضَلِّ

دلالت برخی از اشعار مولانا بر تشیّع و تبرّی او از دشمنان اهل بیت

آیا مولانا را با اشعار او درباره‌ی عید غدیر و انتصاب حضرت مولی الموالی به ولایت حَقَّة حقیقیّه الهیه از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم، باید سَنّی فرض نمود؟! در آنجا که می‌گوید:

اشعار مولانا در مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام

زین سبب پیغمبر با اجتهاد *** نام خود و آن علی مولانا نهاد
گفت هر کس را منم مولا و دوست *** ابن عمّ من علی مولای اوست
کیست مولا آنکه از ادب کند *** بند رقیّت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوّت هادی است *** مؤمنان را ز انبیاء آزادی است

۱. روضة المتّقین، ج ۴، ص ۲۷۸.

۲. لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص ۵۶۶.

۳. صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، ج ۳ ص ۳۶۸.

۴. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۰۰، به نقل از شیخ بهایی.

۵. مولانا در این ابیات برخلاف عده‌ای از اهل تسنّن اصل واقعه غدیر را پذیرفته و برخلاف برخی دیگر از اهل تسنّن مولا را به معنای شخصی که دارای ولایت تکوینی و تشریحی است معنا کرده است دقیقاً مطابق با اعتقاد شیعه، چه اینکه او در این ابیات مولا را به معنای کسی می‌داند که انسان را از همه تعلقات خارج کرده و نتیجه خروج از همه تعلقات رسیدن به مقام کمال است و معلوم است که این خارج کردن از بند تعلقات و رساندن به مقام کمال شان انبیاء الهی است چنانچه خود او تصریح به این مطلب می‌کند و واضح است که انبیاء الهی دارای ولایت تشریحی و تکوینی هستند و او امر وصایت را ادامه دهنده رسالت انبیاء می‌داند. (محقق)

ای گروه مؤمنان شادی کنید *** همچو سرو و سوسن آزادی کنید^۱

ما کدام فرد سنی را پیدا می‌کنیم که از واقعه غدیر این چنین حکایت نماید و ولایت رسول خدا را بر امیرالمؤمنین علیه السلام منطبق و ساری بداند؟!

تفسیر مولانا از حقیقت ولایت مبتنی بر مبانی تشیع

آیا واقعاً ما در شیعه یک عالم داریم که جریان غدیر را مثل مولانا تفسیر کرده باشد؟! این فرد پیام غدیر را فهمیده و آن را گرفته است!

﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۲ [یعنی] پیغمبر آمد تا همان غل‌هایی که بر گردن ما بود را باز کند. لذا فرمود: ای مردم، همان طوری که من این غل‌ها را باز کردم؛ این کار، کار این [علی] است؛ نه کار ابوبکر، نه کار عمر، نه کار آن عالم، نه کار ابوحنیفه، نه کار شافعی و حنفی، نه کار علمای ظاهر، نه کار آنهایی که فقط از این کتاب به آن کتاب نقل می‌کنند؛ مسوّدّه را مُبَيَضّه و مَبِيضّه را مسوّدّه می‌کنند، کار اینها نیست!

کار این [علی] است، و کار آن کسانی که در همان مجرا واقع شده‌اند؛ کار ولیّ الهی است که او دقیق می‌داند درد کجا است و داغ را باید در کجا بگذارد! آن ولیّ الهی می‌فهمد که درد کجا است؛ [آن‌هم] دردهایی که معلوم نیست.

این دردها و این مرض‌های لا علاج که یک دفعه خودشان را نشان نمی‌دهند، وقتی معده درد می‌گیرد که تومور و سرطان همه‌جا را گرفته است، کم‌کم آمده است. اما ولیّ الهی از همان اولین سلول خاطی که می‌خواهد تخطی کند و دارد یک سلول در إثنی عشر تولید می‌شود، می‌گوید: «برو به دنبالش و این کار را انجام بده!» نه اینکه وقتی همه‌جا را گرفت و وای انسان درآمد و دیگر کار از کار گذشت!

اما بقیّه نه! شصت سال عمر می‌کنند؛ امروز ببینیم این فرد چه می‌گوید، فردا ببینیم آن فرد چه می‌گوید، پس فردا ببینیم دیگری چه می‌گوید، روز بعد ببینیم آن دیگری چه می‌گوید! امروز گذشت، هفته دیگر گذشت، سال دیگر هم گذشت! یک دفعه عزرائیل می‌گوید: «بفرمایید!» چه چیزی بدست آوردی؟ چه چیزی پیدا کردی؟ این مسئله مهم است، و هم چنین ابلاغ این مطلب!

رسول خدا در این بیست و سه سال برای این آمد که بگوید من از طرف خدا مأمور هستم که شما را از علل و اسباب طبیعی بیرون بیاورم، دیدگاه شما را از توجه به علل و اسباب و اثر و مؤثر و متأثرات طبیعی خارج

^۱ . مثنوی معنوی، دفتر ششم.

^۲ . سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

کنم، نفس شما را از آن هواها و از آن تمایلاتی که موانع است برای رسیدن شما، آن نفس را بیرون بیاورم، دیدگاه شما را تغییر بدهم، تمایلات شما را عوض کنم، نفوس شما را از عالم حیوانی به عالم انسانی ببرم، این مسئولیت من بوده است.

چه کسی می‌آید در اینجا و چه کسی پا به میدان می‌گذارد؟ لذا آیه شریفه می‌فرماید مؤمنین کسانی هستند که دنبال یک‌هم‌چنین پیغمبری هستند ﴿وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾^۱. «غل‌هایی که ما در این دنیا بر گردن خود انداختیم پیغمبر می‌آید اینها را خارج می‌کند.»

این وظیفه پیغمبر باید بعد از خودش به کسی سپرده شود که در همان رتبه و همان موقعیت و همان فضا و همان ادراک، قرار داشته باشد. و آن غیر از امیرالمؤمنین چه کسی می‌تواند باشد؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و نفوس را بخواند؟ چه کسی می‌تواند به جای پیغمبر بنشیند و از مصالح واقعی یک فرد مانند روز روشن اطلاع داشته باشد و بگوید این کار را بکن و این کار را نکن. پیغمبر این بیست و سه سال برای این آمد که نفوس را بیاورد بالا، روز غدیر برای این است. پس واقعه غدیر یعنی اجرای ولایت پروردگار در میان مردم توسط یک ظهور، آن ظهور امیرالمؤمنین است، این معنا معنای غدیر است. حالا می‌خواهد در آن حکومت باشد می‌خواهد حکومت نباشد؛ می‌خواهد خودش حاکم شود به جای ابوبکر و بقیه. پیغمبر آمد این مطلب را بگوید که مردم امروز روز سپردن حکومت به علی نیست، امروز روزی که علی را برای گفتن مسئله و توضیح المسائل به شما معرفی بکنم نیست، امروز روزی است که من علی را به عنوان مربی برای شما دارم تعریف می‌کنم، به عنوان مزکی، به عنوان کسی که می‌آید این غل‌ها را از گردن شما برمی‌دارد، این را برای این دارم می‌آیم معرفی می‌کنم. غل آرزوها، غل حسدها، غل کینه‌ها، اغلالی که بر اساس شهوات می‌آید، شهوت دنیا، شهوت ریاست.^۲

اشعار مولانا در مدح امیرالمؤمنین

ما کدام فرد سنی را پیدا می‌کنیم که در مقام تعریف از صفات و ملکات مولا این چنین داد سخن بدهد:

از علی آموز اخلاص عمل *** شیر حق را دان منزّه از دغل
در غذا بر پهلوانی دست یافت *** زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدو انداخت بر روی علی *** افتخار هر نبی و هر ولی
او خدو انداخت بر رویی که ماه *** سجده آرد پیش او در سجده‌گاه
در زمان انداخت شمشیر آن علی *** کرد او اندر غزایش کاهلی
گفت بر من تیغ تیز افراستی *** از چه افکندی مرا بگذاشتی

^۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

^۲. ضرورت ابلاغ پیام غدیر بیانات عید غدیر ۱۴۳۶ هجری قمری.

در شجاعت شیر ربانیستی *** در مروّت خود که داند کیستی؟^۱

در ادامه می‌فرماید:

ای علی که جمله عقل و دیده‌ای *** شمه‌ای واگو از آنچه دیده‌ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد *** آب علمت خاک ما را پاک کرد
بازگو دانم که این اسرار هوست *** زآنکه بی‌شمشیر کشتن کار اوست
باز گوای باز عرش خوش‌شکار *** تا چه دیدی این زمان از کردگار
چشم تو ادراک غیب آموخته *** چشم‌های حاضران بر دوخته

و در ادامه از خلافت ابی‌بکر به سوء القضاء و از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن القضاء یاد

می‌کند:

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس از سوء القضاء حسن القضاء
آیا کسی که خلافت ابوبکر را سوء القضاء یعنی قضای ناموزون و ناپسند الهی می‌داند او سنی است؟!^۲

یا تو واگو آنچه عقلت یافتست *** یا بگویم آنچه بر من تافتست
از تو بر من تافت چون داری نهان *** می‌فشانی نور چون مه بی زبان
لیک اگر در گفت آید قرص ماه *** شب روان را زودتر آرد به راه
از غلط ایمن شوند و از ذهول *** بانگ مه غالب شود بر بانگ غول
ماه بی‌گفتن چو باشد رهنما *** چون بگوید شد ضیا اندر ضیا
چون تو بابی آن مدینه علم را *** چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب بر جویای باب *** تا رسند از تو قشور اندر لباب
باز باش ای باب رحمت تا ابد *** بارگاه ما له کفوا احد^۲

آیا کسی که یک چنین غزلی درباره آن حضرت می‌سراید می‌توان حتی تصوّر و احتمال تسنّن را به او

داد؟!^۲

تا صورت پیوند جهان بود علی بود *** تا نقش زمین بود و زمان بود علی بود
شاهی که وصی بود و ولی بود علی بود *** سلطان سخا و کرم و جود علی بود
مسجود ملائک که شد آدم ز علی شد *** آدم چو یکی قبله و مسجود علی بود
هم آدم و هم شیث و هم ایوب و هم ادریس *** هم یوسف و هم یونس و هم هود علی بود
هم موسی و هم عیسی و هم خضر و هم الیاس *** هم صالح پیغمبر و داود علی بود
آن شیر دلاور که ز بهر طمع نفس *** در خوان جهان پنجه نیالود علی بود
آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن *** کردش صفت عصمت و بستود علی بود
آن عارف سجّاد که خاک درش از قدر *** از کنگره عرش بر افزود علی بود
آن شاه سرافراز که اندر ره اسلام *** تا کار نشد راست نیاسود علی بود
آن قلعه گشایی که در قلعه خیبر *** برکند به یک حمله و بگشود علی بود
چندان که در آفاق نظر کردم و دیدم *** از روی یقین در همه موجود علی بود

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول.

این کفر نباشد سخن کفر نه این است *** تا هست علی باشد و تا بود علی بود
سرّ دو جهان جمله ز پیدا و ز پنهان *** شمس‌الحق تبریز که بنمود علی بود^۱

و یا اینکه در جای دیگر چنین گوید:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه *** زیرا که نشد کس آگه از سرّ اله
یک ممکن و این همه صفات واجب *** لا حول و لا قوّة الاّ بالله^۲

آیا هیچ عاقلی ممکن است نظری به این اشعار بیندازد و مولانا را شیعی فرض نماید؟ و اگر باز در مقام
توجیه و تأویل برآید، این نیست جز جحد و انکار و مکابره و اصرار بر باطل و محقّ حقّ و محو فضیلت.
بر همین اساس است انظار بزرگان از اهل معرفت و درایت امثال فخر الطائفة مرحوم شیخ بهایی -
رحمة الله علیه - نسبت به این گونه افراد.

مرحوم شیخ بهایی در مقام تعریف و تمجید از کمالات و مراتب مولانا و کتاب محیّر العقول مثنوی او
چنین گوید:

من نمی‌گویم که آن عالی‌جناب *** هست پیغمبر ولی دارد کتاب
مثنویّ او چو قرآن مُدَلّ *** هادی بعضیّ و بعضی را مُضَلّ^۳

آخر این مرد بزرگ که حقاً باید برای او سهمی عظیم در تشیّع ملت ایران بالأخصّ، و سایر امکنه و بقاع
قائل شد، و به جهت همین منظور با پدر بزرگوار خود از لبنان به سوی ایران حرکت نمود و در تثبیت انقلاب
فرهنگی ایران و ایرانیان به سوی فرهنگ تشیّع و گرایش به اهل بیت علیهم السّلام نقش عظیمی را ایفاء نمود،
چگونه ممکن است از یک فرد سنی و مخالف اهل بیت این گونه تمجید بنماید! مگر امثال این بزرگان اشعار او
را در مثنوی که درباره مدح و ثنای خلفای ثلاث است نخوانده بودند؟! چطور شد که آنها با وجود مطالعه و
قرائت این مطالب باز او را شیعی و پیرو مکتب اهل بیت، و دیگران به واسطه این اشعار او را در زمره اهل سنت
و جماعت و به دور از تبرّی که از اصول اعتقادی مکتب اهل بیت است می‌دانند؟!

اشعار مولانا در تبرّی از دشمنان اهل بیت

دیگر تبرّی چه می‌خواهد باشد! با این اشعاری که از مولانا در مورد خلفای جور بیان شد و یا درباره
یزید که جمیع اهل سنت نسبت به او به دیده احترام می‌نگرند و او را خلیفه مسلمین پنداشته، جرئت تقبیح و
تفضیح او را به خود نمی‌دهند؛ در آنجا که گوید:

روز عاشورا همه اهل حلب *** باب انطاکیّه اندر تا به شب

۱. دیوان شمس تبریزی، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۳۷۱.

۳. روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۰۰، به نقل از شیخ بهایی.

گرد آید مرد و زن جمعی عظیم *** ماتم آن خاندان دارد مقیم
تا به شب نوحه کنند اندر بُکاء *** شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلم‌ها و امتهان *** کز یزید و شمر دید آن خاندان
نعره‌هاشان می‌رود در ویل و وشت *** پر همی‌گردد همه صحرا و دشت
یک غریبی شاعری از ره رسید *** روز عاشورا و آن افغان شنید
شهر را بگذاشت و آن سو رای کرد *** قصد جست و جوی آن هیهای کرد
پرس پرسان می‌شد اندر افتقاد *** چیست این غم بر که این ماتم فتاد
این رئیس زفت باشد که بمرد *** این چنین مجمع نباشد کار خرد
نام او و القاب او شرح دهید *** که غریب من شما اهل ده آید
چیست نام و پیشه و اوصاف او *** تا بگویم مرثیه ز الطاف او
مرثیه سازم که مرد شاعرم *** تا ازینجا برگ و لالنگی برم
آن یکی گفتش که هی دیوانه‌ای *** تو نه‌ای شیعه عدو خانه‌ای
روز عاشورا نمی‌دانی که هست *** ماتم جانی که از قرنی بهست
پیش مؤمن کی بود این غصه خوار *** قدر عشق گوش عشق گوشوار
پیش مؤمن ماتم آن پاکروح *** شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوح
گفت آری لیک کو دور یزید *** کی بدست این غم چه دیر اینجا رسید
چشم کوران آن خسارت را بدید *** گوش کران آن حکایت را شنید
خفته بودستید تا اکنون شما *** که کنون جامه دریدیت از عزا
پس عزا بر خود کنید ای خفتگان *** زانک بد مرگیست این خواب گران
روح سلطانی ز زندانی بجست *** جامه چون دریم، چون خاییم دست
چونک ایشان خسرو دین بوده‌اند *** وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند *** کنده و زنجیر را انداختند
روز ملکست و کش و شاهنشهی *** گر تو یک ذره ازیشان آگهی
ور نه‌ای آگه برو بر خود گری *** زانک در انکار نقل و محشری
بر دل و دین خرابت نوحه کن *** که نمی‌بیند جز این خاک کهن
ور همی‌بیند چرا نبود دلیر *** پشندار و جانسپار و چشم‌سیر
در رخت کو از می دین فرخی *** گر بدیدی بحر کو کف سخی
آنکه جو دید آب را نکند دریغ *** خاصه آن کو دید آن دریا و میغ^۱

مرحوم علامه طهرانی در کتاب روح مجرد به نقل از صاحب روضات الجنات در مورد تشیع مولانا

می‌فرمایند:

و فی «الرسالة الإقبالیة» أنه قد سئل علاء الدولة السیمنانی عن حال هذا الرجل فقال: هو نعم الفقی،
و إن لم أر فی کلماته ما یوجب الاستقامة و التمكن، ثم قال: و مما یعجبنی من الرجل أنه کان إذا
سال خادمه: هل یوجد عندنا شیء نطعمه فیقول: لا، یظهر بذلك الفرح الشدید و یقول: الحمد لله
الذی جعل فی منزلنا شبهاً من منازل اهل البیت علیهم السلام. و إن کان یقول: نعم عندنا من المطاعم
المطبوخ و غیره، انزعج شدیداً و قال: یفوخ الیوم من منزلنا رائحة فرعون اللعین.»

و در همین صفحه ۱۹۸، از مجالس المؤمنین قاضی نور الله شوشتری نقل کرده است که قاضی او را از

^۱ . مثنوی معنوی، دفتر ششم.

خُلص شيعه آل محمد شمرده است.

و در ص ۲۰۰ گوید:

و مِنْ جُمْلَةٍ مَنْ تَعَرَّضَ لَذِكْرِ الرَّجْلِ أَيْضاً هُوَ الْمُحَدِّثُ النَّيْسَابُورِيُّ فِي دَرَجِ رَجَالِهِ الْكَبِيرِ، فَقَالَ: بَعْدَ التَّرْجَمَةِ لَهُ بِعَنْوَانِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَوْلَى جَلَالِ الدِّينِ الْبَلْخِيِّ الرَّومِيِّ نَزْلاً، كَانَ مُحَدِّثًا عَالِمًا عَارِفًا رُومِيًا بِالتَّصَوُّفِ؛ وَ قَدْ أَخْرَجْنَا مِنْ كَلَامِهِ الْمَنْظُومَ مَا لَا يُرِيْبُ اللَّيْبِ فِي كَوْنِهِ إِمَامِيًّا اثْنَا عَشْرِيًّا، وَ لَكِنَّهُ كَانَ مُشَاقِبًا فِي دَوْلَةِ الْمُخَالِفِينَ. وَ قَدْ اسْتَوْفَيْنَا تَحْقِيقَ مَذْهَبِهِ فِي كِتَابِ مِيزَانِ التَّمْيِيزِ فِي الْعِلْمِ الْعَزِيزِ وَ لَنَكْتَفِ هُنَا بِأَبْيَاتٍ مِنْهُ؛ قَالَ فِي الْمَثْنَوِيِّ:

هرچه گویم عشق از آن برتر بود *** عشق امیرالمؤمنین حیدر بود

و قال:

تو به تاریکی علی را دیده‌ای *** لاجرم غیری بر او بگزیده‌ای

و قال:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه *** زیرا که نشد کس آگه از سرّ اِلَه

یک ممکن و این همه صفات واجب *** لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّهِ

و من جمله منازیم دیوانه‌الذی هُو سبوی مثنوی‌المعروف، کما نقله بعضهم و جعله دلیلاً علی کونه من الشّیعة المخلصین المُتدینین، قوله:

هر آن کس را که مهر اهل بیت است *** ورا نور ولایت در جبین است

غلام حیدر است مولای رومی *** همین است و همین است و همین است

و منها أيضاً:

آفتاب وجود اهل صفا *** آن امام امّ ولیّ خدا

آن امامی که قائم است الحق *** زو زمین و زمان و ارض و سما

ذات او هست واجب العصمة *** او منزّه ز کفر و شرک و ریا

عالم وحدت است مسکن او *** او برون از صفات ما و شما

رهروان طالبند، او مطلوب *** عارفان صامت و علی گویا

سرّ او دیده سید المرسل *** در شب قدر و در مقام دنا

از علی می شنید نطق علی *** بُد علی جز علی نبود آنجا

ما همه ذرّه ایم و او خورشید *** ما همه قطره ایم و او دریا

بی ولای علی به حقّ خدا *** ننهد در بهشت، آدم پا

گر نهد بال و پر فرو ریزد *** جبرئیل امین به حقّ خدا

مؤمنان جمله رو به او دارند *** کو امام است و هادی اولی

بنده قنبرش به جان می باش *** تا برندت به جنة المأوی

شمس تبریز بنده از جان شد *** جان فدا کرد نیز مولانا^۱

هم چنین مولانا در دیوان شمس در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

دایم ز ولایت علی خواهم گفت *** چون روح قدس نادعلی خواهم گفت

تا روح شود غمی که بر جان منست *** کل هم و غم سینجلی خواهم گفت^۲

مولانا هم چنین در غزلی که با ردیف الله مولانا علی تمام می شود به ذکر نام ائمه اثنی عشر علیهم السلام

^۱. روح مجرد، ص ۵۴۹.

^۲. دیوان شمس، رباعیات ۲۹۹.

^۱ . دیوان شمس، غزلیات، غزل شماره ۳۲۲۹:

ای شاه شاهان جهان الله، مولانا علی *** ای نور چشم عاشقان الله، مولانا علی
حمد است گفتن نام تو ای نور فرخ نام تو *** خورشید و مه هندوی تو الله، مولانا علی
خورشید مشرق خاوری در بندگی بسته کمر *** ماهت غلام نیک پی الله، مولانا علی
خورشید باشد ذره‌ای از خاکدان کوی تو *** دریای عمان شبنمی الله، مولانا علی
موسی عمران در غمت بنشسته بد در کوه طور *** داود می خواندت زبور الله، مولانا علی
آدم که نور عالم است عیسی که پور مریم است *** در کوی عشقت در هم است الله، مولانا علی
داود را آهن چو موم قدرت نموده کردگار *** زیرا به دل اقرار کرد الله، مولانا علی
آن نور چشم انبیا احمد که بد بدر دجا *** می گفت در قرب دنا الله، مولانا علی
قاضی و شیخ و محتسب دارد به دل بغض علی *** هر سه شدند از دین بری الله، مولانا علی
گر مقتدای جاهلی کردست در دین جاهلی *** تو مقتدای کاملی الله، مولانا علی
شاهم علی مرتضی بعدش حسن نجم سما *** خوانم حسین کربلا الله، مولانا علی
آن آدم آل عبا دانم علی زین العباد *** هم باقر و صادق گوا الله، مولانا علی
موسی کاظم هفتمین باشد امام و رهنما *** گوید علی موسی الرضا الله، مولانا علی
سوی تقی آی و نقی در مهر او عهدی بخوان *** با عسگری رازی بگو الله، مولانا علی
مهدی سوار آخرین بر خصم بگشاید کمین *** خارج رود زیر زمین الله، مولانا علی
تخم خوارج در جهان ناچیز و ناپیدا شود *** آن شاه چون بیدار شود الله، مولانا علی
دیو و پری و اهرمن، اولاد آدم مرد و زن *** دارند این سر در دهن الله، مولانا علی
اقرار کن اظهار کن مولای رومی این سخن *** هر لحظه سر من لدن الله، مولانا علی
ای شمس تبریزی بیا بر ما مکن جور و جفا *** رخ را به مولانا نما الله، مولانا علی

(محقق)